

# کرونا، آزمون چپ نو در وضعیت حداقلی دولت ملی ایران معاصر (بر اساس رویکردی انتقادی نسبت به آرای آگامبن)

علی خسروی<sup>۱</sup>

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۸۷۰۹-۳۱۵۹-۰۰۰۲-۰۰۰۰

## چکیده

برنامه تحقیقاتی آگامبن، فیلسوف چپ نو، افشای سرشت آنارشیک قانون در مقام اراده‌ای (آپاراتوسی) به قدرت است؛ اراده‌ای که در وضعیت استثنا، از طریق تعلیق قانون اعمال می‌گردد و آنچه مبنای وجودی چنین تعلیقی را فراهم می‌سازد، برخلاف دعوی دولت، نه نقض قانون بلکه نفاذ قانون است. آگامبن در مسیر مواجهه انتقادی با متافیزیک سیاسی غرب حتی تا آستانه دلالت‌هایی ضمنی مبنی بر نفی دولت ملی که گویای آرمان اتحاد جهانی کمونیسم است، به پیش می‌رود؛ اما با توجه به مختصات تاریخی ایران معاصر اعم از کم‌دولتی، کم‌قانونی، رواج تئوری توطئه و پوپولیسم سیاسی-اقتصادی، رویارویی بافتاری نسبت به آرای چپ نو و دستگاه نظری آگامبن و دعوت او مبنی بر نقض پروتکل‌های بهداشتی در عصر پاندومی کرونا، ضروری می‌نماید.

نوشتار حاضر، با جستاری بر هویت حقوقی، نوعی و نقشی دولت مدرن، نشان می‌دهد که با توجه به هویت صرفاً بوروکراتیک، غیردموکراتیک و آنتیگونیستی دولت مدرن در ایران، مصدر وجودی تعلیق پیوسته قانون در بستر تاریخی ایران، نه اصالت و نفاذ قانون که متافیزیک سیاسی ناقانونیت اعم از اصالت فرآیند ایزدی، اصالت ستیز با امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی، اصالت خوانشی خاص از دین و... است.

کلیدواژه‌ها: آگامبن، نئومارکسیسم، حاکمیت دوگانه، دولت ملی، سرمایه‌داری جهانی

۱. دکترای تخصصی جامعه‌شناسی، دانشگاه اصفهان / [khosravia89@yahoo.com](mailto:khosravia89@yahoo.com)

مقاله علمی - ترویجی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال دوازدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۱۱۴-۸۵

## ۱. مقدمه

اگر بنا بر صورت بندی مجدد برنامه تحقیقاتی آگامبن<sup>۱</sup> بر اساس ترمینولوژی فوکو<sup>۲</sup> (که در اجتماعات علمی و روشنفکری ایران رایج تر است) باشد، می توان گفت او قانون را اراده ای به قدرت می داند. به عبارت دیگر، هر آنچه را فوکو درباره اعمال اراده به علم نسبت می دهد، آگامبن به قانون نسبت می دهد؛ چراکه اگر علم در پوشش موجه ترین امر و راه ایمان به علم<sup>۳</sup> در عصر مدرن، درصدد مدیریت منتشر و نامتمرکز سوژه بوده است، قانون دموکراتیک نیز به سبب وجاهت و ضرورتی که کمتر مورد تردید انسان مدرن قرار می گیرد، «عالی ترین و عام ترین شکل ظهور هنجار حقوقی است و می خواهد گستره فرمانروایی اش را به فراسوی مرزهای خود گسترش دهد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۶۴). بر این اساس، قانون پوششی برای مدیریت سوژه است. آگامبن در مسیر پروژه احیای سوژه، در تلاش برای تأکید بر این نکته از دیدگاه فلسفه سیاسی قانون است که آنچه ما در اکنونیت حقوقی خود ذیل عنوان قانون با آن روبرویم، شکل انباشت شده قوانینی است که از حدود استثنای فراتر رفته و به قواعدی فراموقعیتی بدل شده اند.

اما در ایران که با چهار پدیده تاریخی بی دولتی (حاکمیت دوگانه و فقدان رسمیت دولت)، کم قانونی (عدم ضمانت اجرایی قانون و همچنین فرهنگ قانون گرایی)، فرافکنی<sup>۴</sup> (ذیل تئوری های توطئه) و پوپولیسم مواجه است؛ دستگاه نظری آگامبن تنها تا جایی سودمند و از جایی به بعد برای ما همراه کننده خواهد بود. دیدگاه او در جوامعی که بر پایه قانون و بنیادهای دموکراتیک و بازاندیشی به جای بی قانونی، حاکمیت دوگانه و فرافکنی است، می تواند مصداق داشته باشد؛ اما درباره ایران، کاربردی دیگرگونه دارد. در وضعیت ناچیزی ضمانت اجرایی قانون، ما باید صرفاً نگران سرکوب و قاعده سازی و قانون سازی از وضعیت های استثنایی باشیم یا نگران ضعف قانون و نرمالیزه شدن وضعیت استثنایی؟ در وضعیت فرافکنی به مثابه خصلتی تاریخی، ما باید صرفاً نگران توطئه باشیم یا نگران تئوری توطئه و مکانیسم انکار؟ در وضعیت ضعف دولت ملی و حتی ضعف دولت-ملت<sup>۵</sup> به مثابه عالی ترین مرجع برهم کنش منتهی به تصمیم گیری، ما باید نگران اعمال اراده نهاد دولت در وضعیت های استثنایی باشیم یا نگران نهادهای موازی و مسلوب الاختیار بودن دولت در تصمیم گیری؟

بی گمان، تسری قوانین شرایط استثنایی توسط دولت های دموکراتیک به شرایط عادی و تعمیم قوانین وضعیت استثنایی به عموم وضعیت ها، می تواند یک آسیب شناسی کاربردی در خصوص دولت های دموکراتیک باشد؛ ولی فقدان رسمیت دولت و قانون در کشورهایی چون ایران و تعلق قانون به اعتبار نفاذ اموری مگر قانون، به خودی خود نیز می تواند هم تراز با تسری قوانین شرایط استثنایی،

1. Giorgio Agamben
2. Foucault
3. Scientism
4. Projection
5. State-Nation

مصیبت بار و حتی مشکلی مضاعف و مترکم باشد. به عبارتی، ما با مشکلی ایرانیزه در خصوص دولت و قانون مواجهیم. به همین سبب، رویکرد انتقادی به دولت و قانون در ایران نمی‌تواند از نوع آگامبنی آن، در خصوص دولت و قانون در کشورهایی چون ایتالیا، فرانسه، انگلستان و آلمان باشد. آسیبی که متوجه دولت در ایران است بیش از آن‌که برآمده از سوءاستفاده سرکوبگرانه دولت از قوانین شرایط استثنا باشد، از ناحیه عدم رسمیت دولت است. آسیبی که متوجه قانون در ایران است، الهیات ناقانونیت است نه تامت قانون به مثابه یک اسطوره مدرن یا گونه‌ای الهیات حقوقی. آسیبی که متوجه کارکرد دولت‌ها در ایران است، عدم کارآمدی و در نتیجه نگاه داشتن کشور در وضعیت استثنایی (جنگ، تحریم، بحران اقتصادی، چالش‌های زیست‌محیطی، رانت‌خواری، همزمانی مسائل اجتماعی...) است. مصائب دولت و قانون در ایران از گونه دیگری است؛ گونه‌ای که کمترین نسبت را با مصائب دولت‌های مورد نظر آگامبن دارد. چراکه دولت‌های ایران کمترین شباهت را با آن دولت‌ها دارند. تأثیرپذیری اجتماعات علمی و روشنفکری ایران از دستگاه نظری آگامبن بدون ملاحظه شباهت‌ها و تفاوت‌های یادشده، نه تنها ما را از درک شرایط بومی خود ناتوان می‌سازد، بلکه به آسیب‌های دولت و قانون در ایران دامن می‌زند. اگرچه شرایط ایران منحصر به فرد نیست، اما بی‌گمان با شرایط قانون تبارشناسی شده تارم باستان بسیار متفاوت است و در نتیجه با آسیب‌های دولت در این کشورها نیز بسیار متفاوت خواهد بود. از دیدگاهی تاریخی، قانون و دولت به قدر کافی در ایران مورد بدگمانی تئوریک و پراتیک قرار دارد و پندار آگامبنی می‌تواند به آن دامن بزند.

نکته درخور توجه آن است که به رغم پروبلماتیزه شدن قانون و دولت توسط آگامبن، هیچ نشانی از آنارشیسم قانون‌شکنانه در اندیشه او یافت نمی‌شود و آنچه او به ترتیبی انضمامی و رها از تفسیرها و تعریض‌ها بر آن انتقاد دارد، اصالت قانون است که آن را «امپریوم<sup>۱</sup> شناور و معلق»، «جداشدن زور قانون از قانون»، یا «درجه صفر قانون» می‌نامد (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۴). زیرا از طریق اصالت قانون، تبدیل قانون خاص به عام، سرکوب و آنارشی در پوشش قانون و تعلیق قانون، تئوریزه و موجه و ممکن می‌گردد و قانون به یاری فرض این اصالت، «غیاب خود را در خود می‌گنجاند و وضعیت استثنایی را از آن خود می‌سازد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۴). به عبارتی آگامبن در صدد واسازی مشکلات حقوقی قانون است. او نه تنها قانون بامهو قانون را به مناقشه نمی‌کشد، بلکه از اساس منتقد تعلیق قانون در شرایط استثنایی توسط دولت‌ها و منتقد اقدامات فراقانونی آن‌ها در شرایط یادشده است و حتی نقد او بر تاریخ قانون از همین ناحیه است. فی‌المثل او منتقد تعلیق<sup>۲</sup> قانون تمایز امر خصوصی از عمومی در شرایط یوستیتیم<sup>۳</sup> (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۰ و ۱۰۲) و تسری این تعلیق به دوران پساستثنا است.

۱. امپریوم [Imperium] در سیاست رم باستان، به معنای عالی‌ترین سطح اختیارات در فرمان راندن و در ادبیات آگامبن، به معنای امکان قانون‌عاری از هرگونه تعیین است.

## 2. Suspension

۲. یوستیتیم [Iustitium]، یک نمونه انضمامی - تاریخی از وضعیت استثنایی است و آگامبن آن را «کهن‌الگوی وضعیت استثنایی مدرن» می‌داند (آگامبن، ۱۳۹۵: ۸۵).

او برخلاف برخی خوانش‌های وطنی، همه این نگون بختی را ناشی از منزلت فراقانونی دولت می‌داند، در نتیجه آن را مسئله‌ای حقوقی<sup>۱</sup> در نظر می‌گیرد تا عملی<sup>۲</sup> (آگامبن، ۲۰۰۵: ۱) و اگر گاه به نظر می‌رسد موضعی انتقادی به قانون بماهوقانون دارد، ناشی از تبارشناسی<sup>۳</sup> قانون از عهد باستان تا اکنون است. این تبارشناسی نشان می‌دهد که قدرت‌ها همواره شرایط استثنایی را به آپاراتوس<sup>۴</sup> و فراابزاری برای تعلیق قانون و اعمال کردارهای فراقانونی بدل کرده‌اند، در نتیجه هم صدا با بنیامین هشدار می‌دهد که «وضعیت استثنایی‌ای که در آن به سر می‌بریم، قاعده است» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۳). آگامبن برخلاف خوانش آنارشیک غیرحقوقی از اندیشه‌های او، با الهیات قانون مناقشه‌ای جدی دارد اما نه با قانون. این، قانون فی‌نفسه، و فرم قانون فارغ از محتوای آن است که به سبب خصلت مدرن آن یعنی قدسیت اسطوره‌ای آن، مورد نقد او است نه محتوای قانون. استناد ما در عدم مجادله آگامبن با قانون موضوعه، این تصریح اوست که «آنچه راهی به سوی عدالت می‌گشاید نه محو قانون که ناکارسازی و غیرفعال‌سازی آن است؛ یعنی استفاده‌ای دیگرگونه از قانون» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۲۳).

به این ترتیب باید نقد او به قانون را در امتداد پروژه نقد فرانکفورتی‌ها از اسطوره دانست و از این حیث، موضع او موضع عصر روشنگری، پیش از گرفتار شدن در دیالکتیک روشنگری<sup>۵</sup> است. گویی او در اقتباس از کسوف خرد،<sup>۶</sup> اقدام به طرح کسوف قانون (تعلیق قانون با ابتنا بر قانون‌گرایی) نموده است؛ اما نقد اسطوره‌ای قانون در وضعیت بی‌دولتی و بی‌قانونی ما نه نادرست است و نه درست، بلکه بلاموضوع است. دولت و قانون، در وضعیت امتناع، به املائی نانوشته‌ای می‌ماند که نه غلط دارد و نه درست. ما در وضعیت بی‌دولتی یا کم‌دولتی و در حالتی از عدم ضمانت اجرایی و عدم نفاذ قانون، مشکلی متفاوت از قانون فی‌نفسه داریم؛ زیرا بدون هیچ ارزش‌گذاری خاصی، مصائب ما دیگرگون است.

## ۲. مبنای مفهوم شناختی

یکی از ویژگی‌های تاریخی مستمری که می‌توان به وسیله آن نسبت خود را با مباحث آگامبن مورد بازنگری قرار داد، فقدان رسمیت دولت در تاریخ معاصر ایران است؛ و یکی از عوامل فقدان رسمیت دولت، فقدان رسمیت قانون و در نتیجه پدیداری نهادهای متعدد رسمی و غیررسمی در توازی با دولت است.

1. Quaestio Juris (به لاتین)
2. Quaestio Facti (به لاتین)
3. Genealogy
4. Apparatus
5. Dialectic of Enlightenment
6. Eclipse of Reason

فارغ از تکثر تعاریف ترمینولوژیک و نظری درباره رسمیت تفاوت‌های ملت-دولت و دولت-ملت و دولت ملی، مقصود از آن در نوشتار حاضر عبارت است از لحاظ‌کردن ملت (واحد مدنی حقوق طبیعی) در کلیت آن، صرف‌نظر از تفاوت‌ها، تباین‌ها و اشتراکات جنسیتی، عقیدتی، سیاسی، قومی، طبقاتی، فرهنگی و... از جانب دولت؛ و از سوی دیگر لحاظ‌نمودن دولت به‌عنوان عالی‌ترین ساختار منتخب اجرایی قانون جهت تامین آزادی و عدالت، فارغ از جهت‌گیری سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن، از سوی جامعه.

از آنجاکه نقد آگامبن متوجه دولت و قانون است، به‌منظور بررسی میزان ربط نظری-عملی نقد او با شرایط ایران، لازم است وضعیت دولت ملی و قانون که یکی از عناصر آن است را در بستر تاریخی ایران مدرن مورد مطالعه قرار دهیم. به این منظور، در ادامه مروری مختصر بر تاریخ مذکور می‌اندازیم و به‌منظور رعایت فاصله انتقادی با کلی‌گویی‌های رایج در ادبیات علمی و روشنفکری کشور، نخست به‌ترتیبی اعتباری و قراردادی، معرف‌هایی<sup>۱</sup> از مبانی نظری مربوط را برای دولت ملی در نظر می‌گیریم و سپس وضعیت تاریخی دولت ملی در ایران معاصر را برپایه آن معرف‌ها، به صورت کوتاه مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا فقدان تأسیس یا تداوم تاریخی دولت ملی در ایران را مورد تأکید قرار دهیم و در ادامه، فقدان مذکور را دلالتی ضمنی بر نسبت اندک نظریه آگامبن با مختصات حیات سیاسی-اجتماعی ایران قلمداد کنیم.

در این مسیر برای پرهیز از آن دست الگوهای آمرانه دولت ملی و الگوی بیرونی دولت ملی که در مباحث دولت-ملت‌سازی‌های نواستعماری مطرح می‌شود؛ و همچنین به‌منظور اجتناب از تقلیل دولت ملی بر مشخصه‌های مادی، واقع‌گرایانه<sup>۲</sup> و ماهیت‌گرایانه<sup>۳</sup> برساخت‌گرایی<sup>۴</sup> را مبنای نظری خود قرار می‌دهیم تا از این طریق افزون بر پرهیز یادشده و توجه به مؤلفه‌های ساختاری دولت ملی، ابتدای دولت ملی بر اصل مشروعیت از طریق وجه اجتماعی-فرهنگی نیز مورد تأکید قرار گیرد؛ زیرا هرچند «روابط بین‌الملل، دولت‌محور است» (پورسل‌کوئرو، ۲۰۰۱: ۲۷)، اما «رویکرد برساخت‌گرایانه ضمن لحاظ‌نمودن این امر به‌مثابه عرف رایج، برپایگاه اجتماعی و اعتباری دولت‌ها تأکید ویژه دارد» (هاب، ۱۹۹۸: ۱۹۰).

اگرچه بیشتر دولت‌ها در جهان کنونی منتسب به‌عنوان خاص دولت ملی می‌شوند، اما در صورت در نظر گرفتن معرف‌های تئوریک و تجربی موجود در تعریف دولت ملی، نمی‌توان هر واحد سیاسی را دولت ملی دانست. این شاخص‌گرایی در هنگامه ورود به بحث چیستی و چگونگی دولت ملی، اولین گام مؤثر در تدقیق ترمینولوژیک درباره وضعیت دولت ملی در ایران خواهد بود و همان‌طور که گفته شد این امر ما را تا اندازه‌ای از آسیب بنیان‌کن کلی‌گویی‌های مبهم دور خواهد کرد.

1. Indicator
2. Realistic
3. Essentialistic
4. Constructivism

نخست، نوع‌شناسی هویت دولت باید آشکار گردد. دولت در رویکرد برساخت‌گرا، بر پایه چهار گونه از هویت صورت‌بندی می‌شود. این چهار نوع از هویت در دستگاه نظری ونت<sup>۱</sup> عبارت‌اند از: هویت حقوقی، هویت نوعی، هویت نقشی و هویت جمعی. بر اساس گونه‌شناسی یادشده، هویت دولت در تاریخ معاصر ایران یعنی از آغاز قرن حاضر که رضاشاه اقدام به تأسیس دولت مدرن نمود، قابل بررسی است. اهمیت بررسی هویت چهارگانه دولت، ناشی از این معادله است که «عملکرد دولت موقوف به درک دولت از جهان پیرامونی است و این درک خود موقوف به هویت دولت است» (اسمیت، ۲۰۰۱: ۱۷). بنابراین با بررسی هویت‌های چهارگانه دولت در تاریخ معاصر ایران، می‌توان دریافت که رویکرد هویتی غیرملمی دولت‌های ایران خود منشأ ضعف در عملکرد مدیریتی و مصدر مشکلات ما در درک دنیای پیرامون است. در نتیجه در وضعیتی که ما با رویکرد هویتی غیرملمی و یا حتی گاه با بی‌هویتی یا ابهام هویتی دولت‌های ایران و متعاقباً سوء مدیریت و عدم درک بایسته از دنیای پیرامون برای برقراری روابط متعارف درگیر هستیم، نظریه‌ای چون نقد بنیان وجودی و هستی‌شناختی دولت و قانون، باید با وسواس ویژه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد.

### ۳. یافته‌ها

#### ۳-۱. نیم‌نگاهی به وضعیت تاریخی دولت در ایران

##### ۳-۱-۱. هویت حقوقی دولت در ایران معاصر

از آنجاکه هویت حقوقی دولت ناظر بر حق حاکمیت آن بر پایه اعتبار حقوقی به دست آمده از نهادهای حقوقی است، دولت در عصر پهلوی اول از هویت حقوقی نسبی برخوردار بود و اساساً از طریق همین هویت حقوقی تعریف شده در قانون اساسی مصوب مجلس شورای ملی بود که امکان تأسیس یافته بود. به عبارتی، رضاشاه بر اساس جایگاه حقوقی ایجادشده برای دولت توسط جنبش مشروطیت و مجالس مربوط به مشروطیت، توانست دولت مدرن را به استناد جایگاه حقوقی آن تأسیس نماید. حتی برخلاف تصورات تاریخی تبلیغ شده و تحریف شده که قلدربابی رضاشاه را عامل ممکن شدن دولت مدرن در ایران معرفی می‌کنند، امکان تأسیس دولت به وسیله او را می‌توان گواهی بر ساحت حقوقی مقرر دانست؛ زیرا مستندات قانون اساسی وقت نشان می‌دهد که ۲۹ سال پیش از تأسیس دولت مدرن، مشروطیت، مقدمات و لوازم حقوقی تأسیس آن را به تدریج فراهم نموده بود.

اگرچه جایگاه حقوقی دولت صرفاً از طریق مجالس اول تا پنجم وضع نگردید و در مجالس بعدی از جمله مجالس پنجم تا سیزدهم ادامه یافت و همچنان نیز فارغ از ضمانت اجرایی آن، در مجالس شورای اسلامی ادامه دارد؛ اما ضرورت رسمیت حقوقی دولت، از همان آغاز با شروع نخست‌وزیری میرزانشاه مشیرالدوله (به‌عنوان اولین رئیس‌الوزرای) تا اندازه‌ای مطرح بود که وقتی مشیرالدوله

1. Alexander Wendt

درخواست وام از انگلستان و بانک شاهی و بانک استقراضی روس را ارائه نمود، رئیس بانک پاسخ داد: «کشور شما دارای حکومت مشروطه است و گرفتن هر وامی نیاز به تصویب مجلس شورای ملی دارد» (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۷). بدین ترتیب حتی دریافت وام در اولین دوره نخست‌وزیری، موکول به جایگاه حقوقی دولت و منوط به مبنای حقوقی تصمیمات دولت بود و اعتبار دولت، حتی نزد سایر دولت‌های جهان به هویت حقوقی آن بستگی داشت.

افزون بر آن، انقراض قاجار و رسمیت یافتن سلسله پهلوی و رسمیت یافتن دولت فروغی در سال ۱۳۰۴، همگی نه تنها موکول به تصویب مجلس شورای ملی در نهم آبان شد؛ بلکه حکومت قطعی، موکول به نظر مجلس مؤسسان درباره مواد ۳۶ تا ۴۰ قانون اساسی در پانزدهم آذر شد و تا پیش از رسمیت یافتن از سوی دو مجلس، ذکاءالملک صرفاً عهده‌دار موقتی دولت شد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۸۶-۳۸۵). بر این اساس بود که مجلس با تأکید بر موقتی بودن حکومت پیش از دریافت اعتبار حقوقی، به رضاخان نوشت: «قانون مصوبه انقراض قاجار به و اعطای حکومت موقتی مملکت ایران به والا حضرت تقدیم می‌گردد» (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۸۵). همچنین تنها پس از طی مراحل قانونی بود که در ۲۶ آذر، فروغی از جانب مجلس صلاحیت تعیین کابینه را دریافت نمود که همگی گویای درک زمانه از ضرورت برخورداری حکومت و دولت از هویت حقوقی بود. حتی احمدشاه مخلوع نیز که در فرانسه به سر می‌برد، برای جلب همراهی دول اروپایی و روسیه در بازپس‌گیری حکومت، به جایگاه حقوقی خود استناد می‌نمود (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۹۲).

در عصر پهلوی دوم نیز سهیلی که با آغاز سلطنت محمدرضا شاه به نخست‌وزیری رسیده بود، بنا بر توجه به اصل برخورداری دولت از هویت حقوقی، علاوه بر قوانین مصوب در خصوص نظارت بر دولت و تعیین کابینه و رأی اعتماد وزیران و... از جانب مجلس، از مجلس تقاضا نمود هیئتی را انتخاب و معرفی نمایند تا دولت در تمام امور با آن‌ها به مشورت بپردازد (عاقلی، ۱۳۷۰: ۵۲۷). این دست اقدامات موردی که کم‌شمار هم نیست، گویای توجه به ضرورت پایگاه حقوقی دولت در عصر پهلوی اول و دوم است؛ اما صرف‌نظر از درک ضرورت برخورداری دولت از هویت حقوقی توسط خاندان پهلوی و دولت‌های آن، هویت حقوقی تا مادامی توسط جامعه و همچنین در سطح روابط بین‌الملل به رسمیت شناخته می‌شود که اعتبار حقوقی دولت رسمیتی اجتماعی بیابد. اگر بنا بر دیدگاه برساخت‌گرا، به رسمیت شناخته شدن این اعتبار حقوقی را موکول به سازه‌های اجتماعی بدانیم؛ آنگاه می‌توان گفت دولت‌های دهه ۵۰ در عصر پهلوی دوم به‌رغم ثروت سرشار، از جانب جامعه چه غلط و چه درست تا حدی فاقد جایگاه حقوقی و فرمایشی تلقی شدند.

پس از انقلاب نیز دولت موقت و سپس دولت بنی‌صدر، هم از سوی نهادهای بالادستی و هم در بطن جامعه از حیث حقوقی و اجتماعی بی‌هویت گردیدند. در ادامه پس از دولت‌های پنجم و ششم (هاشمی رفسنجانی) و هفتم و هشتم (خاتمی) که هم جایگاه حقوقی داشتند و هم این جایگاه از سوی جامعه به رسمیت شناخته شده بود، جایگاه حقوقی دولت دهم (دولت دوم احمدی‌نژاد)، پس از وقایع سال ۱۳۸۸ به رسمیت اجتماعی نرسید و رخدادهای یادشده این موضع برساخت‌گرایانه را

بار دیگر تأیید نمود که فارغ از این که به واقع مهندسی انتخابات صورت گرفته باشد یا خیر، مادامی که این اعتبار از جانب جامعه به رسمیت شناخته نشود، دولت از هویت حقوقی برخوردار نخواهد شد. صرف نظر از وقایع سال ۱۳۸۸، مطرح شدن موضوعاتی چون نظارت استصوابی در کانون مباحث سیاسی-اجتماعی، چه غلط و چه درست، توانسته است تا حد چشمگیری هویت حقوقی دولت های سه دهه اخیر را برای بخش انکارناپذیری از جامعه و نخبگان مخدوش سازد.

مؤلفه دیگر در تأمین و تضمین هویت حقوقی دولت و به عبارتی مصدر و مبنای دیگر برخوردار بودن دولت از هویت حقوقی، حق انحصاری اداره یک حدود سرزمینی است. در دوره مشروطه و تا تأسیس دولت مرکزی قدرتمند توسط رضاشاه، دولت ها فاقد حق مذکور، نه از حیث قانونی، بلکه در میدان عمل بودند؛ زیرا قدرت مرکزی توسط برخی قوای منطقه ای همچون میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی، اقبال السلطنه ماکویی، اسماعیل سیمکو، شیخ خزعل، کلنل پسیان و... و همچنین از سوی خوانین و ایلات و عشایر به رسمیت شناخته نمی شد. افراد یادشده به رغم تفاوت در شخصیت سیاسی و اجتماعی و به رغم تفاوت در انگیزه های سیاسی که از تجزیه طلبی تا حفظ تمامیت ارضی ایران گسترده بود، در رسمیت قائل نبودن برای قدرت مرکزی افق دیدی مشترک داشتند.

با ظهور رضاشاه و حتی پیش تر از آن، در دهه پایانی سده ۱۲ ه.ش با ظهور رضاخان در منصب سردار سپهی و نخست وزیری، به تدریج شاهد قدرت گرفتن قدرت مرکزی توسط او هستیم؛ هرچند که حتی پس از استقرار حکومت پهلوی همچنان مواردی از سرباز زدن برخی از خوانین و ایلات و عشایر از مرکزیت قدرت مشاهده می شود و کسانی چون ناصرخان و خسروخان قشقایی با سوء استفاده از مصونیت پارلمانی، همواره با قوای مسلح ایلی تحت فرمان خود، اقتدار قدرت مرکزی را مخدوش می کردند. بدین ترتیب با توجه به اهمیت و ضرورت مرکزیت قدرت در دولت، رضاشاه حتی ناگزیر به لغو مصونیت پارلمانی شد تا امکان برخورد با جریان های ناقض مرکزیت قدرت دولت (یعنی ناقض یکی از اصول دولت مدرن) را بیابد. با غروب پهلوی اول، به سبب اشغال کشور توسط متفقین مجدداً تا حدی از مرکزیت قدرت دولت مرکزی کاسته شد، اما به تدریج شاهد تمرکز قدرت در دولت بودیم. در این مورد نیز تاریخ ایران گویای نبود این انحصار بالأخص پس از انقلاب (ناشی از وجود نهادهای موازی انتصابی) است که حتی در موضعی رادیکال و انتقادی، از آن با نام حاکمیت دوگانه یاد می شود.

پس از انقلاب، این اصطلاح بوجود تداخل قانونی و غیرقانونی وظایف و اختیارات نهادهای عموماً انتصابی با دولت دلالت داشته و در بسیاری از زمینه ها ددرسرفرین بوده است؛ زیرا تکثر کانون های تصمیم گیری (بدون آن که با این وسعت در قانون تعریف شده باشد) و عدم حق انحصاری اعمال حاکمیت بلامنازع دولت بر حدود سرزمینی، فرسایش هویت حقوقی دولت را سبب شده است. سازوکار این فرسایش به این ترتیب بوده که توازی عمدتاً فراقانونی دیگر نهادها با نهاد دولت، عملاً اعتبار حقوقی دولت را در بُعد اجتماعی ساقط کرده است؛ زیرا انحصار یادشده که وجهتی حقوقی داشت مخدوش گردیده است و هویت حقوقی دولت به سبب فقدان ضمانت اجرایی قانون در خصوص وظایف و اختیارات اختصاصی دولت و همچنین به سبب فقدان اعتبار اجتماعی دولت (که خود



می‌تواند ناشی از فقدان ضمانت اجرایی قانون باشد)، همواره مسئله‌دار بوده است. با این همه هویت حقوقی دولت در تاریخ معاصر ایران، نه فقط به سبب حاکمیت دوگانه و فقدان حقوق انحصاری دولت؛ بلکه گاه دقیقاً برعکس به سبب نقض اصل تفکیک قوا از سوی دولت‌ها، فراتر از حدود قانونی تعریف شده نیز مسئله‌دار شده است که نمونه آن را می‌توان در انحلال مجلس شورای ملی توسط دولت دکتر مصدق دید.

## ۲-۱-۳. هویت نوعی دولت در ایران معاصر

از آنجاکه سخن بر سر دولت ملی است، «هویت نوعی» دولت را می‌توان عمدتاً ناظر بر نوع روابط دولت با جامعه دانست. اگر دولت ملی در وجه دولتی خود از سوی ملت به مثابه یگانه معجزی رسمی قانون به رسمیت شناخته می‌شود، در وجه ملی خود جامعه را در کلیت آن و فارغ از تفاوت‌ها و تباین‌های جنسیتی و طبقاتی و سیاسی و عقیدتی و دینی و فرهنگی و قومی به رسمیت می‌شناسد و همین وجه دموکراتیک است که به یک دولت، طنین و هویتی ملی می‌بخشد.

به این معنا، دولت‌ها در تاریخ ایران ملی نبوده‌اند و یا از نوع دولت ملی نبوده‌اند؛ زیرا هویت نوعی دولت در ایران معاصر اگر حتی دیکتاتوری تام نبوده باشد، بی‌گمان دموکراتیک نیز نبوده است. در نتیجه اطلاق ملی به دولت‌های ایران، بسیار گشاده‌دستانه است؛ هرچند که مغایر با تصویری عمومی، حجم و عمق دیکتاتوری و استبداد دولتی در ایران هیچ‌گاه به یک میزان نبوده است. فی‌المثل نمی‌توان دولت‌های دوره نخست رضاشاه را با دولت‌های پسینی حکومت او برابر دانست و یا دولت‌های پیش از سال ۱۳۴۲ را با دولت‌های پسینی حکومت محمدرضاشاه، از حیث وزن و گستره استبداد یکسان پنداشت. همین عدم یکسانی، کاتوزیان را به تمایز تاریخی-ترمینولوژیک اصطلاح دیکتاتوری (حکومت خودکامه) از اصطلاح استبداد (حکومت مطلقه) در دوران پهلوی دوم متمایل کرده است. به همین ترتیب، تفاوت چشمگیر هویت نوعی غیردموکراتیک دولت‌های پیش و پس از انقلاب را نیز نمی‌توان نادیده انگاشت.

تفاوت در حجم و عمق استبداد، خود متأثر از این امر است که هر دولتی تا چه میزان و چه تعدادی از تفاوت‌های جامعه را به رسمیت شناخته و کدام موارد را به رسمیت نشناخته است. هرچند که در عصر پهلوی اول، می‌توان اقداماتی چون کشف حجاب و اتحاد لباس را ذیل مدرنیزاسیون فهم کرد و نه لزوماً ذیل عدم رسمیت تنوع‌های دینی و فرهنگی؛ اما بر پایه دیدگاه بر ساخت‌گرایانه باید گفت جامعه و بخشی از اجتماعات نخبگانی، از آن به هویت نوعی اقتدارگرای دولت تعبیر می‌کردند. به این ترتیب، دولت‌ها در عصر پهلوی دست‌کم با توجه به این قسم نمونه‌ها ملی نبوده‌اند؛ زیرا بنا بر خوانش عمومی جامعه، تفاوت‌های دینی و عقیدتی و فرهنگی را به رسمیت نشناخته‌اند.

رضاشاه در گذرگاه ایجاد امنیت و همچنین پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون، سعی داشت «کاهش تفاوت‌های هویت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و حتی زبانی را به سازوکاری برای استقرار امنیت و وحدت ملی در برابر چشم‌داشت‌های بیگانگان بدل کند» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۳۳)؛ اما فارغ

از حسن نیت او و صرف نظر از وجاهت چنین دیدگاهی در آن مقطع پراشوب و ناامن، این سازوکار به دینامیک فرسایش مقدمات ایجاد دولت ملی تبدیل شد. در مجموع، دکترین «پهلوی بنا بر تأکید» که بر نوسازی، ناسیونالیسم، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرن و سکولاریسم داشت، در پی تأسیس هویت سراسری ملت ایران و تضعیف هویت‌های پراکنده و پاره‌پاره دوران پیشین بود» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۱).

در عصر پهلوی دوم، شاهد تداوم رویکرد دولت‌ها مبنی بر به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی و قومی و زبانی و دینی و جنسیتی بودیم که لواحق انجمن‌های ایالتی و ولایتی به خوبی گویای این رسمیت است؛ اما تفاوت‌های سیاسی به نسبت تفاوت‌های فرهنگی و دینی و... توسط دولت‌های دهه ۵۰، بالأخص با رادیکال شدن چریک‌های فدایی خلق و واقعه سیاهکل به رسمیت شناخته نمی‌شد.

با وقوع انقلاب نیز تفاوت‌های فرهنگی و سیاسی و طبقاتی و جنسیتی و... همچنان مسئله‌دار بوده است. فی‌المثل به رغم آن‌که در نخستین سال‌های انقلاب، به مستضعفان به عنوان طبقه‌ای فربرسایر طبقات، توجه سیاسی می‌شد؛ اما در ادامه و با تشکیل دولت‌های تکنوکرات، این طبقه تا به امروز در مقابل طبقه فرادست از کانون توجهات خارج شده و جامعه در کلیت طبقاتی‌اش از رسمیت افتاده است. افزون بر آن، جمهوری اسلامی هویت خود را مشخصاً دینی تعریف کرده و تمامی قوانین آن نیز مبتنی بر فقه شیعی است و به این ترتیب دیگر مؤلفه‌های فرهنگی و اعتقادی و قومی و سیاسی موجود در جامعه نیز به ترتیبی مشدد متأثر از این هویت است.

در مجموع، از زمان شکل‌گیری دولت مدرن در ایران تا اکنون، «روابط میان دولت و جامعه، ساختاری از بالا به پایین داشته است» (بشیریه، ۱۳۷۵: ۷۵) و این مسیر یک‌طرفه، خود را در مواجهه گزینشی دولت‌ها با تامیت خصائص ملی-تاریخی پدیدار کرده است؛ زیرا دولت‌ها به نمایندگی از حکومت‌ها، هم پیش و هم پس از انقلاب، مواجهه‌ای گزینشی با عناصر جامعه ایران داشته‌اند و از میان سه عنصر عام و مورد اجماع اجتماعات فکری درباره ساحت‌های اثرگذار بر هویت ایرانی یعنی دین اسلام، ساحت تاریخی-تمدنی ایران باستان و حوزه تمدنی غرب (شایگان، ۱۳۸۰: ۱۶۶؛ سروش، ۱۳۷۰: ۱۲۳؛ داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ۵۵؛ جهاننگلو، ۱۳۸۱: ۱۱۳؛ و...، دست به گزینش زده و عناصری که پیوند بیشتری با ایدئولوژی آن‌ها داشته را برگزیده و دیگر عناصر را انکار نموده‌اند یا حتی تحقیر کرده‌اند و آن‌ها را در مراتب ثانوی و عرضی قرار داده‌اند. اگر در روزگار پهلوی تنها بر ساحت تمدنی ایران باستان تأکید شد، پس از انقلاب نیز ساحت اسلامی هویت ایرانی برجسته گردید و دیگر عناصر تحاشی شدند و در پی آشکار شدن خطوط انشقاق دولت‌های پساانقلاب از هویت‌های زبانی و قومی و دینی و فرهنگی و سیاسی و... خطوط کلی دولت ملی بیش از پیش به افول گرایید.

### ۳-۱-۳. هویت نقشی و جمعی دولت در ایران معاصر

«هویت نقشی و جمعی»، بر نقش و برهم‌کنشی اطلاق می‌گردد که یک واحد سیاسی از جمله دولت، در

سطوح ملی و منطقه‌ای و جهانی برای خود تعریف نموده است و آن را انجام می‌دهد. برخلاف دیدگاه واقع‌گرایانه و خردگرا، هویت نقشی دولت، امری پیش‌داده و خودبنیاد نیست؛ بلکه امری رابطه‌ای است. هویت نقشی، مصدر نوع سیاست‌گذاری خارجی دولت‌هاست.

اگر بر پایه نظریه مورگنتا، سه نوع عمده از نقش را برای دولت‌ها در سطح فرامرزی قائل باشیم و تغییر وضع موجود (ضدامپریالیستی)، حفظ وضع موجود و جایگاه پرستیژی را برای آن در نظر بگیریم (مورگنتا، ۱۹۴۸: ۳۶)، می‌توان دولت‌های عصر رضاشاه را به اعتبار معاهداتی چون پیمان سعدآباد و ابراز بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم، متمایل به حفظ وضع موجود دانست؛ زیرا بنا بر نوپابودن دولت مدرن در ایران و اولویت تقویت قدرت مرکزی توسط رضاشاه برای تأمین امنیت، شاید واقع‌بینانه‌ترین رویکرد برای تعیین نقش خارجی دولت در چنین شرایط حداقلی و بی‌ثباتی، حفظ وضع موجود بوده است.

در عصر پهلوی دوم نیز همچنان نقش حفظ وضع موجود برای دولت‌های وقت ادامه یافت و گرایش ایران به انجام نقش ژاندارم منطقه نیز ناشی از اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر حفظ وضع موجود بود؛ اما در پی انعقاد کنسرسیوم الحاقی نفت و افزایش بهای نفت در دهه ۵۰، محمدرضاشاه سیاست خارجی متفاوتی را در پیش گرفت. محمدرضاشاه از راه ایجاد روابطی با اتحاد جماهیر شوروی که آمریکا را ناگزیر از رقابت برای تداوم هم‌پیمانی ایالات متحده با ایران می‌کرد، نفت را نیز به ابزاری برای بازیگری متفاوتی در سطح جهانی بدل کرد. ضمن آن‌که پیش از آن نیز در دهه ۲۰ با طرح اولین شکایت در تاریخ شورای امنیت سازمان ملل توسط حسین علاء و به نمایندگی از حکومت محمدرضاشاه (درباره ضرورت خروج نیروهای شوروی از خاک ایران)، این گونه از سیاست خارجی، هویت نقشی مبتنی بر حفظ وضع موجود را به هویت نقشی تغییر وضع موجود چرخش داده بود که یکی به سود ایران و دیگری به سرنگونی پهلوی دوم منجر شد.

پس از انقلاب نیز، وابستگی به نفت و اتکای ژئوپولیتیک بر تنگه هرمز و... به عنوان ابزار فشار برای تغییر وضع موجود منطقه و جهان، عمدتاً در بلندمدت پیامدهای وارونه‌ای در پی داشته است؛ زیرا جمهوری اسلامی نیز هویت نقشی خود را بر پایه تغییر وضع موجود شکل داد و آرمان صدور انقلاب در کانون سیاست خارجی ایران قرار گرفت و به سبب وجود مختصات انقلابی جامعه و همچنین رویکرد ضداستکباری کارگزاران سیاسی، هویت نقشی دولت‌ها بیش‌ازپیش در جهت تغییر وضع موجود حرکت کرد. جمهوری اسلامی همچنین با قرار گرفتن در جایگاه رهبری نیروهای مقاومت، جایگاه و هویت نقشی خود مبنی بر تغییر وضع موجود را به دولت‌های منطقه و جهان تفهیم و تثبیت نمود. بدیهی است هنگامی که دولتی هویت نقشی خود را تغییر وضع موجود قرار می‌دهد، سایر دولت‌هایی که هویت نقشی خود را حفظ وضع موجود قرار داده‌اند، در یک جبهه متحد رویاروی آن دولت قرار می‌گیرند و از آنجاکه قاطبه دولت‌ها در مسیر حفظ وضع موجود قرار دارند، آن جبهه متحد از وزن بیشتری برخوردار می‌گردد. در این صورت سیاست خارجی تغییر وضع موجود بسیار پُرهزینه و فرسایشی می‌گردد و منافع ملی را به مخاطره می‌اندازد و نتیجتاً دولت را از خصیصه ملی

تهی می‌سازد و هویت جمعی چهره‌ای تخصصی می‌یابد؛ زیرا هویت جمعی یعنی «حوزه متداخل دولت‌های منطقه‌ای و جهانی» (پولیوت، ۲۰۰۴).

در مجموع از آنجاکه دولت در ایران معاصر، به‌رغم مدرن بودن در برهم‌کنش با کلیت هویت ملی و تاملت مختصات جامعه شکل نگرفته است، در نتیجه از نوع دولت ملی نبوده است. گرفتاری دولت در هویت غیرحقوقی یا هویت حقوقی صرفاً بوروکراتیک، هویت نوعی غیردموکراتیک یا غیراجتماعی و هویت نقشی ناسازگار با منافع ملی، آن را از ماهیت ملی دور می‌سازد. در چنین وضعیتی از فقدان دولت ملی و بنا بر هویت حقوقی و نوعی دولت در ایران، مناسبات میان دولت و جامعه در داخل مخدوش گردیده و اداره کشور را به چالش‌های جدی دچار ساخته است. از سوی دیگر بنا بر هویت نقشی تعریف شده (که پیوندی بسیار اندک با منافع ملی دارد)، روابط خارجی دولت را بسیار پرهزینه ساخته و ایران را از ظرفیت‌های بین‌المللی برای توسعه محروم کرده است.

یکی از مواردی که از ملی شدن هویت نوعی و حقوقی و نقشی دولت در ایران ممانعت به عمل آورده و هویت نوعی دولت را غیردموکراتیک، هویت حقوقی دولت را سخت‌افزاری و اجتماعاً غیربرساختی و هویت نقشی دولت را آنتی‌گونیستیک ساخته است، جایگاه سست قانون در ایران است. التزام به قانون حتی بدترین قوانین مصوب موجود، فی‌حد ذاته برخی از بنیان‌های لازم برای دموکراتیک شدن دولت، مشروعیت یافتن دولت و عقلانی شدن یا غیرتکانشی شدن سیاست خارجی دولت را فراهم می‌آورد. یادآور می‌شود چنین التزامی لزوماً به معنای افسون‌زدگی در برابر قانون نیست و با نقد ماهیت قانون نیز مغایرتی ندارد.

در ادامه، با اشاره فشرده به وجاهت سست قانون در ایران پس‌امشروطه تاکنون، نقصان در التزام به قانون به عنوان عاملی بر عدم استقرار وضعیت ملی دولت در ایران معرفی می‌شود. سپس با اشاره به بخشی از صورت‌بندی‌های نظری آگامین مبنی بر نقد وجودی قانون از طریق نقض قانون (از جمله نقض قوانین دوران کرونا)، آن را با توجه به وضعیت بی‌قانون یا ضعف قانون در ایران بسیار مخاطره‌آمیز معرفی خواهیم کرد و بنا بر ملاحظات بومی، اجتماعات علمی و کانون‌های روشنفکری را به رعایت فاصله انتقادی از آن فرامی‌خوانیم.

### ۲-۳. دولت موازی، نتیجه تدوین صرف قانون در غیاب سازوکارهای ضمانت اجرایی قانون

مشروطیت با آرمان تحقق قانون و مشروط شدن قدرت مطلقه به قانون آغاز شد؛ اما در یک مرحله با آسیبی چون استبداد صغیر مواجه شد و در ادامه با تشدید ماهیت صنفی مجلس شورای ملی، ضربه‌ای کاری خورد و رضاشاه را از امید به مدرنیزاسیون از گذرگاه قانون دور کرد و به این ترتیب او به تدریج به سوی مدرنیزاسیون از نوع آمرانه و نه بنا بر سازوکارهای قانون حرکت کرد. در زمانه پهلوی دوم نیز قدرت قانونی دولت‌ها از دهه ۴۰ به بعد بیشتر جنبه‌ای ثانوی یافت.

همچنین با رخداد انقلاب و تغییر بخش‌هایی از قانون و همه‌پرسی بازنگری قانون اساسی (۱۳۶۸) و تفاوت نهادهای رسمی در باور به اهمیت قانون، ضمانت اجرایی قانون با امتناع جدی مواجه شد؛

چراکه به رغم تعدد نهادهای قانون‌گذار، همچنان ضمانت اجرایی قانون محل مناقشه است. رعایت دقت در قانون‌گذاری اگر به تمهیدات لازم برای تأمین ضمانت اجرایی قانون نینجامد، چیزی بیش از دیوانسالاری محض نخواهد بود و از قانون‌مندی بوروکراتیک فراتر نخواهد رفت؛ گوا این‌که فی‌المثل تأسیس مجمع تشخیص مصلحت صرفاً بر دامنه دیوان‌سالاری قانون افزود.

عدم استقرار تضمینی قانون، پیامدهایی دارد که تعدد نهادهای هم‌راستا در تصمیم‌گیری از جمله آن‌هاست. به عبارتی ضعف در اجرا و عدم وفاداری به قانون، می‌تواند دولت را از جایگاه ملی خود دور سازد، زیرا همان‌طور که در تعریف دولت ملی گفته شد، دولت ملی دولتی است که از سوی جامعه، از حق انحصاری تصمیم‌گیری در اداره کشور برخوردار است. به این ترتیب، تعلیق قانون، طی مکانیسم یادشده، به تعلیق دولت در ایران معاصر انجامیده است.

در ادامه، با نگاه فشرده‌ای به طنین و تصریح انتقادی اندیشه‌های آگامبن درباره مبنای وجودی تعلیق قانون که خود می‌تواند مبنای وجودی تعلیق دولت ملی در روزگار مدرن باشد، به طرح این پرسش می‌پردازیم که در وضعیت تاریخی کم‌دولت و کم‌قانون ایران، مواجهه زیست فکری ما با نقد ساحت الهیاتی قانون و دولت از چه نوعی باید باشد؟ کارکردی، عمل‌گرایانه و بومی؟ یا تبلیغاتی، چپ و آنارشیک؟

### ۳-۳. نسبت نقد وجودی تعلیق قانون و دولت با وضعیت تاریخی ایران (آگامبن به چه کارما می‌آید؟)

آگامبن<sup>۱</sup> فیلسوف بلندآوازه چپ نو در ایران و جهان، از روزن فلسفه سیاسی، انتقاداتی رادیکال به بنیان‌های متافیزیکی قانون در عصر مدرن دارد. او که تبارشناسی درخشان این بنیان وجودی را تا گذشته‌های دور در دولت‌شهرهای رُم باستان جستجو کرده است، در راستای نقد فرانکفورتی به اسطوره<sup>۲</sup>، آنچه را آدورنو و هورکهایمر در دیالکتیک روشننگری پیش کشیده‌اند، به سمت قانون نشانه می‌رود. هرچند که او در متون خود ارجاعی مصرح به نقد اسطوره آن‌چنان‌که در مبحث کسوف خرد صورت گرفته است نمی‌کند، اما می‌توان به اعتبار مشخصاتی که او به قانون در وجه الهیاتی-سیاسی آن نسبت می‌دهد و به استناد زمانمندی و مکانمندی وضعیت مدرن قانون، پروژه انتقادی او به قانون را ذیل نقد افسون‌زدگی مدرنیته فهم کرد. اگر در نوشتار حاضر نقد آگامبن را متوجه اصطلاح اسطوره می‌دانیم، به آن سبب است که او بدون به‌کارگیری این اصطلاح آن را «نوعی زور یا عامل رازآمیز و عرفانی و نوعی مانا» توصیف می‌کند (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۳).

به این ترتیب، در دستگاه نظری او نقد قانون به نقد قانون‌گرایی تغییر جهت می‌دهد، آن‌چنان‌که نقد خرد در دیالکتیک روشننگری به نقد خردگرایی، و نقد علم به نقد علم‌گرایی چرخش می‌کند. گو

1. Giorgio Agamben

2. New Marxism

3. Myth

این که موج سوم روشنفکری ایتالیا به نمایندگی کسانی چون رلفا، آگامبن و فراریس در پی قدرت گرفتن راست‌گرایان، در نقد خرد هم‌داستان بودند. به این ترتیب، مرتبت قانون در دنیای مدرن را باید به مثابه الهیات سیاسی مدرنیته مورد بازخوانی قرار داد؛ چراکه قدسیت قانون آن را از امری سکولار به افسونی فراگیر تبدیل کرده است، افسونی که به ترتیبی متناقض و بنا بر دیالکتیک روشنگری، بنیان اسطوره برانداز مدرنیته را گرفتار اسطوره ساخته است.

وجه قدسی قانون در قدرت مدرن، حیات طبیعی آدمی را در شیوه خاصی از زیستن یا در نوع خاصی از فرهنگ و تمدن ادغام می‌کند و زیست-سیاست<sup>۱</sup> را رقم می‌زند. به این ترتیب، می‌توان خوانشی مینی‌مالیستی از مفهوم حیات طبیعی<sup>۲</sup> و حیات سیاسی<sup>۳</sup> در آرای او را بر پایه دوتایی طبیعت/تمدن یا خائوس/کوسموس یا... بازشناسی کرد؛ یک قطبیت اشتراوسی<sup>۴</sup> که بر اساس تفاوتی بودن زبان، حیات طبیعی را به سویه سلبی قطبیت پرتاب می‌کند. قانون در مقام متافیزیک عصر مدرن، از سویی این دو ساحت حیات را به بلندای تاریخ و از رم و یونان باستان تا کنون، از یکدیگر تفکیک نموده و تنها بر حیات خاص (حیات سیاسی) اعمال گردیده است و حقوق را متوجه حیات خاص کرده است؛ و از سوی دیگر این دو را ذیل زیست-سیاست در یکدیگر ادغام نموده و آن چنان که فوکو نیز در کتاب مراقبت و تنبیه گفته است، بدن را به مثابه وجه کالبدی حیات مورد مدیریت قدرت قرار داده است. به بیان دیگر، «قدرت» که برای فوکو امری منتشر بود و به جلوه‌ای خاصی از آن تقلیل نمی‌یافت، توسط آگامبن وجهی انضمامی می‌یابد و مشخصاً در قانون نشان‌گذاری می‌شود و دولت بستر و جلوه عینی آن معرفی می‌گردد و خوانشی حقوقی از قدرت صورت می‌گیرد. گویی قانون، شکل منضم، خاص یا حادی از اراده به قدرت است. آن چنان که دانش برای فوکو اراده‌ای به قدرت بود و اگر دانش نه بازنمای راستین واقعیت و حقیقت که بر سازنده رژیم حقیقت بود (فوکو، ۱۳۹۸)؛ قانون نیز نه صرفاً اعمال‌شونده بر حیات، بلکه بر سازنده زیست-سیاست است. پس قانون نه سازوکار و ابزار صرف، بلکه آپاراتوس تفکیک و ترکیب حیات طبیعی و حیات سیاسی است. محصول ترکیب یادشده، زیست سیاست و عاقبت تفکیک مذکور، حیات برهنه<sup>۵</sup> است.

اگر فوکو، اعمال منتشر قدرت بر حیات و بدن را با توجه به وضعیت هتروتوپیک<sup>۶</sup> عرصه‌های اعمال قدرت فاش می‌کرد و بیمارستان و زندان و مدرسه را نه یگانه عرصه‌های اعمال قدرت بلکه هتروتوپیا<sup>۷</sup> اعمال قدرت می‌دانست، آگامبن نیز اعمال و عدم اعمال قانون را با توجه به وضعیت

1. Bio-politics

2. Zoe (به لاتین)

3. Bios (به لاتین)

4. Leo Strauss

5. bare life

6. Heterotopic (دگر مکان مند)

7. Heterotopia

اسطوره‌ای<sup>۱</sup> قانون، در عرصه‌های استثنایی فاش می‌کند و شرایط استثنایی را نه یگانه عرصه اعمال و عدم اعمال قانون، بلکه گاه ممتد اعمال فرصت طلبانه قانون می‌داند. او بر همین اساس اما بدون اشاره به فوکو، «یوستیتیوم را لامکان<sup>۲</sup> تعلیق قانون معرفی می‌کند» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۱). به عبارتی، قوانین شرایط استثنایی مطلقاً استثنایی نیستند، بلکه دقیقاً برعکس، شرایط عادی شکل انباشت شده استثنائات قبلی اند و قوانین استثنایی فعلی، شکل آغازین قوانین عام بعدی اند.

به هرروی تمام آنچه به قانون، قدرت اعمال اراده (و همچنین امکان تعلیق موجه) را می‌دهد، متافیزیکی است که سنت اندیشه غرب در امتداد مدرنیته برای آن قائل شده است. قانون تا بدانجا از الوهیتی سکولار برخوردار گشته است که بیرون افتادن از حیطه اعمال قانون، از شخص هوموساگری می‌سازد که به حیات برهنه‌اش فروکاسته شده است و این تمام ماجرا نیست؛ زیرا چرا باید قرار گرفتن در موقعیت حیات برهنه، به فروافتادن تعبیر شود؟ بدیهی است همان قانون، پیشاپیش حیات برهنه را از حیات در ساحت تمدن متمایز کرده و برای حیات برهنه تنها در صورت ترکیب و بدل شدن به زیست-سیاست و تصعید یافتن<sup>۳</sup> حیات خاص<sup>۴</sup> اعتبار قائل است. به عبارتی نه تنها قدرت اعمال قانون، ناشی از وجاهت الهیاتی ترتیب داده شده برای آن در گفتمان مدرنیته است؛ بلکه عدم اعمال قانون بر هوموساگر<sup>۵</sup> و تعلیق قانون و ایجاد اولویت‌های هنجارگذار و تقلیل افراد به هوموساگر و برکشیدن دیگر افراد به شهروندان برخوردار از قانون نیز ناشی از تبدیل قانون از امری اعتباری به امری جبلی است. آگامبن برای تسویه حساب با مباحث متمرکز بر وجه محتوایی قانون، نقطه عزیمت بحث خود را تشبیه و مقایسه زبان با قانون به خودی خود قرار می‌دهد و می‌نویسد: «شبهات ساختاری بین زبان و قانون، در اینجا روشننگراست. درست همان طور که عناصر زبانی در لانگ بدون هرگونه دلالت واقعی وجود دارند، در وضعیت استثنایی نیز هنجار بی هیچ ارجاعی به واقعیت، مُجرا و معتبر است؛ اما همان طور که کنش زبانی انضمامی دقیقاً از خلال پیش فرض گرفتن چیزی مثل یک زبان قابل فهم می‌شود، هنجار نیز فقط از طریق معلق کردن... اعمالش در وضعیت استثنایی می‌تواند به وضعیت عادی و بهنجار ارجاع دهد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۷).

صورتبندی قانون در مقام فرم و بنا بر لانگ سوسوری، ضمن آن که برای آن دسته از مخاطبانی که با تمایز میان لانگ از پارول آشنایی دارند روشننگراست، تعبیر اصالت قانون یا فرم قانون یا قانون به خودی خود را که در نوشتار حاضر مورد استفاده قرار دادیم تأیید می‌کند؛ زیرا به همان ترتیبی که لانگ از پارول مستقل می‌گردد و لانگ منشأ گفتمان خاص یا پارول انضمامی قرار می‌گیرد، آنچه هدف انتقاد آگامبن قرار می‌گیرد نیز قانون به مثابه مصدر هر نوع از قانون خاص در متافیزیک مدرنیته سیاسی

1. Opportunistically
2. Non-Place
3. Sublimation
4. Bios
5. Homo Sacer

است. فصل جدایی قانون عام از قانون خاص، معادل «تعلیق ارجاع مستقیم پراکسیس انضمامی به واقعیت» است. آگامبن همچنین از راه نقدی بر کانت که «ربط منطقی میان امر جزئی و کلی برقرار می‌ساخت» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۸۲)، گذر از لانگ به پارول یا از امر نشانه‌ای<sup>۱</sup> به امر معنایی<sup>۲</sup> (آگامبن، ۱۳۹۵: ۸۳) را فرایندی منطقی نمی‌داند؛ همان‌طور که سوسور حتی در سطح پارول نیز ربط ماهوی دال و مرجع دلالت را مردود می‌شمرد، زیرا این ربط تنها به اعتبار ابتدای هر پارولی بر قواعد لانگ به‌طور قراردادی و نحوی، شدنی می‌گردد. آگامبن از این راه، تعلیق قانون را مبتنی بر «مفروض‌گرفتن قانون» - که ما آن را اصالت قانون به خودی خود نامیدیم - می‌داند؛ همان‌طور که هر نوع «کارکرد اظهاری» بنویستی،<sup>۳</sup> موکول به «مفروض‌گرفتن لانگ» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۸۳) است. آگامبن در گام بعدی پروژه خود، عاری شدن قانون در وضعیت استثنایی، «از هر تعین یا محمول انضمامی» را برای ادغام منطقه آنومیک در قانون، «مقوم و بُعد ذاتی آن» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۶) معرفی می‌کند.

آگامبن از تعبیر زور-قانون<sup>۴</sup> (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۷) برای شناساندن وضعیت پارادوکسیکال استثنا و تعلیق قانون در عین نافذبودن قانون و در خود فروبردن آنومی در قانون استفاده می‌کند که جایگزین آشناتر آن با اندکی اغماض، اصالت قانون فارغ از اجرای آن است. او می‌نویسد: «رابطه میان هنجار و واقعیت، عملاً تعلیق هنجار را اقتضا می‌کند؛ درست همان‌طور که رابطه میان زبان و جهان نیز مستلزم تعلیق دلالت در قالب لانگ است» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۷). به عبارتی برای برقراری رابطه میان قانون به معنای اعم و قانون اخص و برای آن‌که تمامی قوانین اخص در مقام ژانرهای پارول، مبتنی بر قانون به معنای اعم و در مقام لانگ باشند، ناگزیر باید دست به تعلیق قانون زد تا متافیزیک قانون همچنان فربرقانون خاص باشد و امکان تعلیق قانون ضمن حفظ اصالت قانون و ضمن نافذبودن قانون و به سبب نافذبودن قانون فراهم باشد. فی‌المثل، قدرت، وضعیت استثنایی مرگ حاکم را به عزای عمومی بدل می‌کند؛ زیرا «اگر حاکم نوموس زنده باشد... آنگاه آنارشی - ناشی از مرگ حاکم - باید به قالب مناسک آیینی درآید و مهار شود چون وضعیت استثنایی را به عزای عمومی و عزای عمومی را به یوستیتیوم بدل می‌کند» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۳۴).

به این ترتیب، وضع شرایط استثنایی، منطقه آنومیک را در قانون استحاله می‌دهد و بنیامین از آن با نام مصادره قانون (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۵) یاد می‌کند. منتها این استحاله از طریق عدم اعمال قانون خاص صورت می‌گیرد و آنچه امکان وضع حالتی به عنوان شرایط استثنایی را می‌دهد و مهم‌تر از آن امکان تعلیق قانون در این شرایط را فراهم می‌کند، اصالت قانون و نافذبودن قانون حتی در صورت عدم اجرا و عدم اعمال است. پاسخ این‌که چرا مرجعی چون دولت از اصالت قانون برای وضع شرایط

1. Semiotic

2. Semantic

3. Émile Benveniste

4. Force-of-Law (در اینجا توسط آگامبن به صورت خط‌خورده نمایش داده شده است)



استثنا و تعلیق قانون استفاده می‌کند را باید در این نکته جستجو کرد که قدرت مایل است هیچ منطقه‌ای به مثابه برون‌ایست قانون وجود نداشته باشد و همه مناطق آنومیک در قانون ادغام شوند و از سویی دلالت هر قانون خاصی بر قانون به معنای اعم ممکن گردد. «به عبارت دیگر، همه چیز به گونه‌ای است که انگار هم قانون، هم لوگوس، محتاج نوعی منطقه آنومیک یا نامنتقی تعلیق بوده‌اند تا ارجاع خود به عالم حیات را توجیه و شالوده‌مند کنند. قانون آن سان که پیداست تنها در صورت ادغام آنومی قادر است به حیات خود ادامه دهد، درست همان طور که زبان هم فقط به شرط مصادره امر غیرزبانی می‌تواند موجودیت داشته باشد. در هر دو مورد، به نظر می‌رسد نزاع بر سرفضایی تهی است: از یک سو، آنومی خلأ حقوقی و از سوی دیگر، هستی ناب عاری از هر تعیین یا محمول انضمامی. برای قانون، این فضای خالی همان وضعیت استثنایی است که بُعد مقوم و ذاتی آن است» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۶). وضعیت استثنایی، «قرین‌شکلی نهایی و شبح‌وار از قانون است که در آن قانون شکاف برمی‌دارد و به دو پاره نفاذ محض بدون اجرا و اجرای محض بدون نفاذ و اعتبار تقسیم می‌شود: زور-قانون» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۷). خط خورده بودن قانون در وضعیت استثنایی، گویای نفاذ محض بدون اجرا و اجرای محض بدون نفاذ است و به همین معنا «وضعیت استثنایی، منطبق بر دال شناور است» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۷۸).

البته در نظام دموکراسی، محتوای قانون همچنان اعتباری و قراردادی در نظر گرفته می‌شود؛ اما قانون در مقام لانگ یا قانون به خودی خود، در مقام امر کبریایی تطهیر می‌شود و نکته ظریف این که دموکراسی تنها از امکان تغییر یا نقد محتوایی قانون برخوردار است و در بُعد ماهیتی قانون، خلع‌ید شده است. به همین سبب است که نومارکسیست‌هایی همچون آگامبن، دموکراسی را راه حل برون‌رفت از قدرت قانون در ایجاد زیست سیاست و برون‌رفت از تحمیل حیات متمدانانه بر حیات طبیعی نمی‌دانند و «دیکتاتوری را صرفاً یک استثنای انضمامی می‌دانند» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۷۱). هرچند که چپ نو، بدیلی مگر افشای منزلت اسطوره‌ای قانون معرفی نمی‌کند؛ زیرا ساختار سیاسی-اقتصادی چپ نیز مبتنی بر زیست سیاست است، زیست سیاستی که حادث‌ترین نوع خود را در اولویت دادن به هویت طبقاتی به نمایش گذاشته است و مگر پرولتاریا (یا متحدان پرولتاریا) نیز دیگران را به هوموساکر تنزل نداده است؟

امکان انتخاب کار توسط کارگر و مالکیت او بر نیروی کارش نیز با توجه به پیچیدگی دنیای کنونی و همچنین کارنامه اجرایی کمونیسم، نمی‌تواند دال بر گذار چپ از زیست سیاست خاص خود باشد و ائتلاف نومارکسیسم با دیگر جریان‌های فکری، تلاشی در راستای برون‌رفت از زیست سیاست مرسوم چپ بوده است. مشخصاً آنچه سبب شده است که آگامبن نیز در کتاب «اجتماع آینده» (آگامبن، ۱۹۹۳) به دنبال انسان‌هایی به نام «هرچه»<sup>۲</sup> باشد که از دیگر گونه‌های هویت‌هایی یافته‌اند و صرفاً

1. Floating Signifier

2. Whatever (به لاتین) quodlibet (به انگلیسی)

هویتی بر پایه «تکینگی»<sup>۱</sup> مورد نظر تئوری مجموعه‌های بدیو<sup>۲</sup> و «اصل تفرد» دارند، آن است که او در صد براثت از زیست سیاست طبقاتی چپ از راه به دست آوردن «هستی ناب زبانی» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۱۲) است. گواين که می‌نویسد: «اجتماع تکینگی‌ها بدون هویت و این‌همانی در مکان خالی و نمونه، آشکارگی یک زندگانی زبانی است که از سویی، تعریف‌ناپذیر و از سوی دیگر، فارغ از هرگونه تعلق به طبقه‌ای خاص است» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۱۲)؛ اما این‌که تا چه حد چنین ایده‌ای امکان عملیاتی بیابد، محل مناقشه است.

نقد رویکرد مدرنیته کنونی به قانون، در قد و قامت دلالت‌های متافیزیکی در سنت فکری-سیاسی غرب، همچون متافیزیک حضوری<sup>۳</sup> که دریدا<sup>۴</sup> به آن می‌تازد، در ساحت تمدنی غرب معنادار است و از آن حیث که مبتنی بر وفاداری به پروژه اسطوره‌زدای عصر روشنگری است، بسیار قابل تأمل و چه بسا حیاتی است. حتی نباید از درون مایه آنارشیستی آن برآشت و احساس خطر کرد، چراکه آنچه درخور احساس خطر است همان چیزی است که آگامبن آن را آنارشی حاکم و نهان در قانون می‌داند؛ بنابراین مواجهه با تراز الاهیاتی قانون، به اندازه مواجهه با قدسی‌انگاری اسطوره‌های اعصار میانه (که تنها خسران و تمامیت‌خواهی و خرافه را در پی داشت)، مهم و حتی ضروری است. با این همه، از منظر بافتمندی امور این مواجهه در ایران می‌باید متوجه متافیزیک غیرقانونیت شود؛ زیرا آنچه داده‌های تاریخ ایران حکایت می‌کند، هر چیزی هست مگر الهیات قانون. به عبارتی حتی در شرایط استثنایی مکرراً رخ داده، نه شاهد نفاذ محض بدون اجرا هستیم و نه شاهد اجرای محض بدون نفاذ و اعتبار. اولی به این دلیل که قانون در اینجا اصالت ندارد و حتی ضرورت وجود آن به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ و دومی به این دلیل که حتی در مقام محتوایی و انضمامی هم اجرا نمی‌شود.

اگر سنت سیاسی دولت-ملت‌هایی چون ایتالیا و فرانسه و انگلستان، قانون‌گرایی تا حد پوشش آنارشی مستتر در قانون باشد، آنچه مبتلابه دولت مدرن در ایران معاصر بوده، آنارشی آشکاری است که وضع تاریخی ما را در بستر ضدیت با قانون به خودی خود و حتی فارغ از محتوای قانون توضیح می‌دهد. آگامبن از تعلیق قانون در عصر استثنا و اقدام فرصت طلبانه دولت در تسری قواعد دوران استثنا به دیگر دوره‌ها سخن می‌گوید. ما نیز با تعلیق قانون و وضعیت استثنا روبرویم، اما با چند تفاوت آشکار که منجر به تعریف مسئله ما از جنس دیگری شده است.

نقض قانون، توسط تروریسم، ویروس کرونا و... صورت می‌گیرد و دولت در سایه قانون‌گرایی و با توجیه نقض قانون، کلیت قانون جاری را به تعلیق درمی‌آورد؛ اما به نظر نمی‌رسد آگامبن چندان منکر نقض قانون در موارد یادشده باشد. او بر این باور است که تعلیق قانون به دلیل نقض یادشده

1. Singularity
2. Alain Badiou
3. Metaphysics of presence
4. Jacques Derrida

صورت نمی‌گیرد؛ بلکه نقض قانون، تنها توجیهی است برای تعلیق قانون به بهانه هولناک بودن حملات تروریستی یا به بهانه آلوده بودن ویروس کرونا. کریستوا نیز آلوده‌انگاری<sup>۱</sup> (کریستوا، ۱۹۸۲) را امری برساخته فرهنگ-روان می‌داند و سانتاگ نیز به استعاره شدن ایدز (سانتاگ، ۱۳۹۵)، فارغ از مختصات بیولوژیک آن اشاره می‌کند. باین همه این بدان معنا نیست که آن‌ها امری چون کرونا و ایدز و... را به لحاظ بیولوژیک آلوده نمی‌دانند، بلکه صرفاً رابطه میان آلودگی بیولوژیک و آلوده‌انگاری را قطع می‌کنند و آلوده‌انگاری را به مخدوش شدن مرز میان قطبیت زبانی درون/برون نسبت می‌دهند نه به آلودگی بیولوژیک آن امور.

در دستگاه نظری آگامبن نیز لزوماً نقض قانون در حملات یازده سپتامبر، با آن گستردگی و تأثیر انکار نمی‌شود و درباره کرونا نیز او می‌پذیرد که «خانه آتش گرفته است» (آگامبن، ۲۰۲۰)؛ اما آنچه توسط آگامبن پروبلماتیک می‌شود، سوءاستفاده‌ای است که دولت مدرن از این شرایط برای تعلیق قانون می‌کند. در اینجا نیز برساخت قدرت از ویروس کرونا منشأ آلوده‌انگاری آن است نه نفس آلودگی زیستی آن یا خطرات آن فی حد ذاته. بر این اساس نه شرایط رخ داده یا نقض قانون، بلکه قانون‌گرایی و قدسیت ترتیب داده شده برای قانون است که امکان استفاده قدرت از این شرایط و تعلیق قانون را فراهم می‌کند. آگامبن دقیقاً این عنصر فراهم‌کننده توجیه تعلیق قانون را به کانون مباحث انتقادی خود می‌آورد. این وقوع شرایط استثنائی و نقض قانون نیست که قدرت را برای تعلیق قانون توانا و مجاز می‌سازد، بلکه این متافیزیک قانون در ساحت تمدنی غرب است که بسطید دولت‌ها برای آنارشی و تعلیق قانون را تفویض می‌کند. به همین دلیل، در مقابل بنیامین که «نوعی کنش انسانی را مطلقاً آنومیکی و انقلابی» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۷) می‌دانست و یک خشونت ناب مطلقاً بیرون از قانون را در نظر داشت، مدرنیته سیاسی غرب بنا بر رویکردی اشمیتی سعی دارد «آنومی را در پیکر نوموس بگنجاند» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۸) و این کار را از راه فرض اصالت برای قانون انجام می‌دهد.

قدرت الهیات سیاسی غرب یعنی اصالت قانون تا بدانجاست که نه تنها دیگر امور را نسبت به قانون در جایگاه ثانوی و عرضی قرار می‌دهد؛ بلکه حتی می‌تواند خود قانون (در مقام پارول یا گفتمان اخص) را نیز تحت الشعاع قرار دهد و سبب تعلیق آن شود، گواینکه اصالت خرد حتی نقد-خرد-را که بنیان خرد است، به حالت تعلیق درمی‌آورد و سبب می‌شود برای صیانت از اصالت خرد، با نقد خرد مواجهه‌ای غیرخردورزانه صورت بگیرد. دقیقاً همین جاست که می‌توان دریافت چرا آگامبن اصالت قانون را از طریق واسازی آنارشی مستتر در آن پروبلماتیک می‌سازد و نه لزوماً قانون را؛ زیرا قانون چنان اصالتی یافته است که نقض قانون -از سوی تروریسم و کرونا و...- می‌تواند به نقض اصالت قانون تعبیر شود و در نتیجه برای صیانت از آن اصالت، حتی قانون را می‌توان تعلیق کرد. به همین سبب فی‌المثل ما در هیچ‌جای متون او شاهد بحث محتوایی قانون نیستیم، زیرا انتقاد او متوجه قانون نیست، بلکه متمرکز بر بُعد قدسی‌انگار برای قانون است.

به هر روی آیا مسئله مادر مبحث دولت، تعلیق قانون به پشتوانه قدسیت قانون است؟ و یا مسئله ما، تعلیق قانون در بافت سیاسی-فرهنگی ایران بر پایه قدسیت و اصالت فره ایزدی، اصالت شخص، اصالت نخبگان، اصالت مدرنیزاسیون، آنتیگونیسم، اصالت استکبارستیزی، ستیز با سرمایه داری جهانی، اصالت صدور انقلاب و... است؟ به عبارتی آیا آنچه توجیه و بنیانی برای تعلیق قانون در ایران فراهم می‌کند، الهیات سیاسی قانون است یا الهیات سیاسی نخبگانی بلوک رسمی قدرت؟ و در سطح اجتماعی-فرهنگی نیز آیا آنچه تعلیق قانون در سایه آن صورت می‌گیرد، الهیات سیاسی قانون است یا الهیات فرهنگی قانون‌گریزی؟

آنچه آگامبن درباره حیات برهنه طرح می‌کند، صورت‌بندی فلسفی همان «حیات باوری»<sup>۱</sup> (کیزا؛ رودا، ۲۰۱۱: ۱۶۳) است که لاکان به استناد قراردادن موضوع میل<sup>۲</sup> در مغاک امرواق<sup>۳</sup> صورت‌بندی نموده است؛ زیرا پسماند<sup>۴</sup> همیشگی ابژه<sup>۵</sup> a، صیوررت<sup>۶</sup> را ممکن می‌کند و «خود اتخاذ موضع و ایستاری نسبت به تجربه ژوئیسانس<sup>۷</sup>، مستلزم و متضمن سوژکتیویته است» (فینک، ۱۳۹۷: ۲۳۶). البته لاکان از سوی دلوز<sup>۸</sup> متهم به ساختارگرایی حادی به نام ادیپالیسم می‌شود؛ ولی آنچه میل، امکان معطوف شدن به آن را دارد، پاره ابژه<sup>۹</sup>‌هایی است که در پیچه مدور<sup>۱۰</sup> ساحت نمادین<sup>۱۱</sup> وجود دارند. از این حیث نمی‌توان آن را به خودی خود انتولوژیک دانست؛ اما از آنجاکه میل، موکول به فقدان است که آن فقدان، «خود، منوط به ساحت انتولوژیک امرواق است، بنابراین رویکردی حیات باورانه است. کریستوا نیز غشائی بودن کورا<sup>۱۲</sup> را منشأ حیات‌مند هستی سوژه می‌داند و از مفهوم نیرو نزد دلوز هم می‌توان دلالت‌های آشکاری بر باور به «چیزی» به عنوان منشأ وجودی هر نوعی از حیات را مشاهده نمود.

لاکان، کریستوا، فروید، دلوز و دیگران، در امتداد گذر از آن دست قطبیت‌های زبانی که توهم

1. Vitalism
2. Desire
3. Real
4. Remnant
5. Becoming
6. Jouissance
7. Gilles Deleuze
8. Part-Object
9. Torus
10. Symbolic
11. Lack
12. Chora

خلوص<sup>۱</sup> سوبه‌های دوقطبی طبیعت/تمدن را سبب گردیده‌اند، به هستند (دازاین) ای که هایدگر<sup>۲</sup> متقدم برای گذار از دازاین و فسخ دوتایی موجود/وجود و همچین فوسیس<sup>۳</sup>/لوگوس (نوموس) پیش نهاده است می‌رسند؛ اما حتی هایدگر به طریق اولی، بر اساس سنتی نیچه‌ای است که درون ماندگاری<sup>۴</sup> موجود در وجود را نه تنها تشخیص می‌دهد، بلکه ارج می‌نهد. تردیدی نیست این نیچه بود که به دیونوسوس<sup>۵</sup> به مثابه مبنای وجودی آپولون<sup>۶</sup>، به دیده شرط امکان و تداوم حیات نگریست و اینک آگامبن در راستای همین سنت، از هایدگر نیز پیشی می‌گیرد و حتی درون ماندگاری سوژه در مرگ و زبان را نه تنها دلیلی بر منفیت<sup>۷</sup> و نیهیلیسم کلبی مسلکانه هایدگر متأخر نمی‌داند؛ بلکه زبان به مثابه حیات طبیعی را مصدر سایر انواع و صور و امکان‌های حیات می‌داند. او تا بدین جا به خوبی آشکار می‌سازد که مصدر قانون، قانون نیست؛ بلکه این حیات طبیعی است که هم قانون را ممکن می‌سازد و هم قانون‌گرایی را نقد می‌کند و مانع از تحقق آنارشی قانون و وقوع انحرافی چون اصالت قانون می‌گردد. وی همچنین نه تنها بازاندیشی در محتوای قانون را فرارو می‌نهد، بلکه تعلیق قانون از راه اصالت قائل شدن برای قانون را منتفی می‌سازد؛ زیرا آگامبن اساساً و برخلاف آنچه قدرت وانمود می‌کند، مبنای وجودی قانون را نه متافیزیک قانون، بلکه حیات طبیعی معرفی می‌کند و اتفاقاً آن متافیزیک را نقطه آغاز تحریف قانون می‌انگارد. هنگامی که حیات طبیعی و نه متافیزیک قانون، مبنای اُنْتولوژیک قانون باشد، دیگر نمی‌توان قانون را به پشتوانه اصالت قانون به حالت تعلیق درآورد؛ بلکه دقیقاً برعکس، قانون از اصالت انتسابی اش خلع می‌گردد و نه تنها نمی‌توان قوانین شرایط استثنا را تعمیم داد، بلکه حتی نقد قانون به خودی خود نیز لازم‌الاجرا و شدنی می‌گردد. به عبارتی از راه نقد اصالت قانون، آنارشی مستتر در قانون ممانعت به عمل می‌آید و به قدرت، اجازه تعلیق قانون به استناد اصالت قانون را نمی‌دهد. مهم آن است که آنچه پوشش لازم برای تعلیق قانون را به قدرت می‌دهد، زیرضربه قرار بگیرد و آن چیز، اصالت قانون است. وقتی برای قانون اصالت قائل نباشیم و فی‌المثل آن را بر ساختی از تاریخ قدرت بدانیم، دیگر تعلیق قانون دست‌کم از طریق اصالت قانون ممکن نمی‌گردد؛ اما ما از موضع شرایط بافتاری خود این پرسش را فرارو می‌نهیم که اگر غیر از اصالت قانون، سایر انواع اصالت و اسطوره اجازه تعلیق قانون در ایران را صادر کنند، ما نباید به جای اصالت قانون، آن اسطوره‌های اختصاصی و ایرانیزه را هدف قرار دهیم؟

1. Purity
2. Martin Heidegger
3. phusis
4. Immanence
5. Dionysus
6. Apollon
7. Negativity

#### ۴. جمع بندی و نتیجه گیری

جلوگیری آگامبن از تعلیق قانون را می توان عالی ترین هدف سیاسی برای استقرار و استمرار قانون، از راه نمایان کردن خطر آناژنسی پنهان در اصالت قانون دانست؛ اما این تنها اصالت قانون نیست که اجازه تعلیق قانون را به اصحاب قدرت می دهد، بلکه به شکلی ابتدایی تر و مقدماتی تر اصالت ناقانونیت و اصالت سایر انواع الهیات نیز می تواند توجیحات لازم برای تعلیق قانون را فراهم کند، گوا این که کرده است. تاریخ معاصر دولت در ایران، گاه از راه اصالت فره ایزدی و اصالت شخص یا اصالت نخبگان، چنین اجازه ای را دریافت نموده و بارها از طریق اصالتی که حکومت و جامعه برای مدرنیزاسیون، طبقه خاص، میهن، خوانش خاص از دین و... قائل بوده، قانون را مکرراً به تعلیق درآورده است.

پهلوی در سایه اصالت امنیت یا اصالت مدرنیزاسیون و جمهوری اسلامی در سایه اصالت خوانشی خاص از دین و یا اصالت ستیز با امپریالیسم و سرمایه داری جهانی، قانون را مکرراً دستخوش تعلیق قرار داده اند. در این سرزمین، اصالت طبقه جهانی (پرولتاریا) یا اصالت هم پیمانی ایدئولوژیک با چپ اردوگاهی (اتحاد جماهیر شوروی) سبب شد که حتی قانون تمامیت ارضی به تعلیق درآید و فرقه دموکرات آذربایجان به سرکردگی سید جعفر پیشه وری و ایرج اسکندری و احسان طبری و دیگر تئوریسین های حزب توده، دست به کار تجزیه ایران شوند و در تلاش باشند با تعلیق قوانین وقت، امتیاز نفت شمال را نیز از طریق فشار بر دولت قوام، پیشکش بیگانه کنند. در این سرزمین، حتی اصالت استعمارستیزی یا اصالت ستیز با شاه نیز در دوره ای سبب شد که حتی قانون تفکیک قوا توسط دکتر مصدق به حالت تعلیق درآید و مجلس منحل گردد و به حالت فترت درآید.

همان طور که گفته شد بدون آن که قصد تقلیل فلسفه آگامبن را داشته باشیم، می توان دوگانه حیات طبیعی / زیست سیاست را با اندکی اغماض، صورت بندی انضمامی و البته سوژه گرایانه اروس / تمدن بدانیم و نقد مارکوزه<sup>۱</sup> درباره سرکوب فرهنگی یا سیاسی نهاد<sup>۲</sup> به بهانه فرایند متمدن شدن را شکل نخستین نقد آگامبن بر زیست-سیاست و سرکوب قانونی حیات طبیعی تلقی کنیم و آن را در امتداد سنت نیچه ای نقد غلبه بعد آپولونی بر بعد دیونوسوسی در نظر بگیریم و بر اساس ادبیات فروید که امیال نهاد را بن مایه فرهنگ می دانست، زیست-سیاست مورد نظر آگامبن که قانون جلوه مبرز آن است را شکل تصعید یافته (سرکوب شده) حیات طبیعی بدانیم، زیرا این حیات طبیعی است که منشأ و مصدر هر امر از جمله قانون است.

در این صورت آنگاه که هویت نقشی دولت در ایران به قوانین بین المللی نه تنها تصعید مضاعف نیافته، بلکه آنتیگونیک است؛ و هویت نوعی آن به قوانین دموکراتیک نه تنها تصعید مضاعف نیافته، بلکه غیر دموکراتیک است؛ و هویت حقوقی آن نیز به مشروعیت برساختی جامعه نه تنها تصعید مضاعف نیافته، بلکه صرفاً بوروکراتیک و سخت افزاری است؛ ما باید نگران اموری ابتدایی تر از

1. Herbert Marcuse

2. Id

متافیزیک قانون باشیم که حیات طبیعی ما را با سطح متفاوتی از تصعید، سرکوب می‌کند. گره خوردن تمامی حیثیت یک سیستم به یک امر اصیل پنداشته شده (اعم از ستیز با سرمایه‌داری جهانی، خوانش خاص از دین و...)، تمامی سپهر آن سیستم از صدر تا ذیل را به آن اسطوره موکول می‌کند و آن اصالت خاص، همه چیز از جمله منافع ملی را فرو می‌بلعد. آن اصالت در ایران، هر امری باشد مطمئناً نفاذ قانون نیست؛ بلکه همان‌طور که آگامبن خود می‌گوید «قانون زنده، شکل اصلی و اولیه رسته‌پیوندی است که وضعیت استثنایی بین بیرون و درون قانون برقرار می‌کند و از این حیث به کهن‌الگوی نظریه مدرن حاکمیت شکل می‌دهد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۳۳). حیات سیاسی ما هنوز در مرحله این کهن‌الگوست و مشکل ما نه زور قانون، بلکه زور قانون زنده است؛ بنابراین، نقد ما نیز باید متوجه زور قانون زنده باشد نه زور قانون.

البته چپ‌ها به‌رغم چالشی که با پست‌مدرنیسم و ویژگی‌های آن دارند و همچنین به‌رغم آن‌که جهانی‌شدن را جهانی‌سازی می‌دانند، اما در اقدامی سیاست‌ورزانه و اپورتیونیستی، منتقد دولت ملی هستند و از فراموشی شدن دولت‌ها که ویژگی پست‌مدرنیته و گلوبالیسم است استقبال می‌کنند؛ زیرا نخست، وجه ملی دولت از دید آن‌ها مانع از آرمان اتحاد جهانی برای استقرار کمونیسم جهانی می‌شود و دوم اینکه، به گمان آن‌ها از گلوبالیسم می‌توان در جهت ایجاد اتحاد کارگری در بُعد جهانی استفاده کرد. بنابراین، در صورت رادیکال شدن چپ نواز نقد اصالت قانون به نقد وجود دولت و قانون، موضع این نوشتار نیز با توجه به وضعیت تاریخی بی‌دولت و بی‌قانون ایران و با توجه به شیوع تاریخی تئوری‌های توطئه و فرافکنی در حیات فکری و سیاسی ما، زاویه بیشتری با چپ نو پیدا می‌کند. گواین‌که آگامبن در اظهارنظری به نقد تعلیق قانون در سایه شرایط استثنایی پاندومی کرونا پرداخته است، اما فراخوان او به نقض قوانین دوران استثنا، یعنی نقض قوانینی چون حفظ فاصله فیزیکی و نقض پروتکل‌های بهداشتی بر پایه یک تئوری توطئه، نشان می‌دهد که نگرانی ما از مواجهه غیربافتاری با دستگاه نظری آگامبن بی‌مورد نیست. او می‌گوید: «چرا مسئولین و رسانه‌های ما هر کاری از دستشان ساخته بود کردند تا جوی وحشت‌آفرین خلق کنند...؟ به استناد شورای پژوهش ملی، کرونا با یک آنفلوآنزای ساده که هر ساله به آن دچار می‌شویم، فرق زیادی ندارد. هنگامی که تروریسم دیگر نمی‌تواند دست‌آویز مناسبی برای اقدامات استثنایی باشد، ابداع یک اپیدمی می‌تواند بهترین بهانه برای به‌کارگیری چنین اقداماتی فراسوی هرگونه حد و حدودی باشد» (آگامبن، ۲۰۲۰).

آگامبن، از طریق بی‌مورد دانستن و توطئه‌آمیز دانستن قوانین بهداشتی، ما را به نقض قوانین مربوط به شرایط استثنایی کرونا دعوت می‌کند. این در حالی است که او خود نقض قانون را برخلاف ادعای دولت‌ها، نه منشأ تعلیق قانون؛ بلکه بهانه‌ای برای تعلیق قانون معرفی کرده و به جای آن، اصالت قانون را به عنوان منشأ تعلیق قانون افشا نموده بود. بنا بر بنیان انتقادی تئوری آگامبن، آنچه امکان تعلیق قانون را به دولت می‌دهد، برخلاف وانمود قدرت، نقض قانون نیست؛ بلکه آنچه امکان و اجازه تعلیق قانون را می‌دهد الهیات سیاسی غرب و اصالت قانون است. بدین ترتیب او مغایر با تأکید یادشده، به یک باره جامعه را به نقض قانون خاص فرامی‌خواند؛ در حالی که اگر آگامبن همچون بنیامین درصد

ایجاد «یک وضعیت استثنایی واقعی» یا «خشونت ناب» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۲۰ و ۱۱۳) است که در آن نه قانون که نفاذ بی تردید قانون نقض می‌گردد، پس نقض قانون خاص یا نقض قانون موضوعه، شبیه به همان اقدامی است که آگامبن ذیل عنوان «وضع قانون موضوعه بحران توسط قاضی» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۶۹) از آن انتقاد می‌کند.

بر پایه استدلال خود او، نقض قانون موضوعه مگر در اختیار گذاشتن بهانه به دولت برای تشدید شرایط استثنایی، ثمری ندارد؛ زیرا نقض قانون، منشأ و علت صادقانه تعلیق قانون نیست، پس نقض دوباره قانون خاص یا نقض از سوی جامعه نیز تغییری در الهیات سیاسی غرب ایجاد نمی‌کند و به اصالت قانون ضربه‌ای وارد نخواهد کرد، چراکه بنا بردستگاه نظری آگامبن، هدف‌گذاری او اصالت قانون است نه قانون. گو این‌که نمی‌توان از مسیر نقض قانون به نقض اصالت قانون دست یافت، مگر آن‌که دعوت به نقض «کل» قانون صورت بگیرد نه نقض قانون «خاص»ی چون قانون رعایت پروتکل‌های بهداشتی. او در این باره هم گفته بود «آنچه راهی به سوی عدالت می‌گشاید نه محو قانون، که ناکارسازی و غیرفعال‌سازی آن است؛ یعنی استفاده‌ای دیگرگونه از قانون» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۲۳)؛ اما اکنون می‌نویسد: «در صورت سوختن خانه، هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم. شاید زندگی از روی زمین ناپدید شود و هیچ خطره‌ای... باقی نماند، اما شما باید مثل قبل ادامه دهید... در خانه در حال سوختن به همان کارهایی که قبلاً انجام داده‌اید ادامه می‌دهید... بشریت امروز در حال ناپدید شدن است... این فقط یک حیات برهنه، بی صدا و بدون تاریخ است، به یمن محاسبات قدرت و علم...» (آگامبن، ۲۰۲۰).

طرفه آن‌که آگامبن به عنوان یکی از پدرخوانده‌های چپ نو، به رغم بنیان ماتریالیستی اندیشه مارکس که حتی امروزه توسط نئومارکسیسم به ماتریالیسم حذفی انجامیده، عینیت اموری چون کرونا را که با جان خود و عزیزانمان آن را درک می‌کنیم، قربانی اثبات ادعاهای تئوریک خود می‌کند. این اقدامی است که حتی ژیک آن را «شکل افراطی موضع گسترده چپ‌گرایان» می‌نامد (ژیک، ۲۰۲۰) و دیگر پدرخوانده چپ نو، آلن بدیو، نه تنها از رعایت پروتکل‌ها پرهیز نداشته است؛ بلکه در شرایط کرونا «قرنطینه» را «کاملاً ضروری» می‌داند (بدیو، ۲۰۲۰). وی به رغم دعوت به استفاده از این شرایط برای گذار به عرصه‌های نوین سیاسی، از آن رسالتی مهیج و تبشیری-تنزیری مبنی بر نقض قوانین و پروتکل‌های بهداشتی استخراج نمی‌کند و می‌نویسد: «من نیز همچون هر کس دیگری غیر از تلاش برای قرنطینه کردن خود در خانه، کاری دیگری نمی‌توانم بکنم و البته سخن دیگری هم نداشتم مگر تشویق دیگران به انجام همین کار. در این خصوص، پایبندی به یک انضباط سفت و سخت از همه چیز الزامی‌تر است، زیرا پشتیبانی و محافظت اساسی را برای همه کسانی که بیش از دیگران در معرض مبتلا شدن هستند فراهم می‌کند. قطعاً در درجه نخست کادر پزشکی... دوم سالمندان... و سوم تمام کسانی که ناچارند به سرکار بروند» (بدیو، ۲۰۲۰).



از آنجاکه حتی بر پایه دیدگاه آگامبن، منشأ تعلیق قانون نقض قانون نیست؛ دعوت به نقض قانون پروتکل‌های بهداشتی از راه بی‌مورد نمایش دادن آن، در زمانه همه‌گیری کشنده کرونا، چیزی مگر پوپولیسم نیست. این کار از طریق نقض یک قانون خاص، وعده و امید نقض اصالت قانون را می‌دهد؛ درحالی‌که نقض قانون خاص، از پتانسیل و توانایی نقض اصالت قانون و از ظرفیت لازم برای به چالش کشیدن متافیزیک سیاسی غرب برخوردار نیست. بدیهی است که اگر این‌گونه بود، نقض قوانین امنیتی و وقوع حملات یازده سپتامبر می‌توانست اصالت قانون را به چالش بکشد؛ درحالی‌که آن چنان‌که آگامبن خود نیز گفته است، صرفاً دستاویزی شد برای تعلیق قانون توسط دولت.

آگامبن به ترتیبی شگفت‌آور و ناسازگار با منش یک فیلسوف آگاه از بازی‌های زبانی، فاصله‌تهدیدشده به خاطر کرونا را معادل فاصله عاطفی در نظر می‌گیرد و آن را با افول عواطف انسانی در یک محور جانشینی<sup>۱</sup> قرار می‌دهد. وی برخلاف نقدی که به تلقی «توپوگرافیکِ درون/بیرون» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۵۷) دارد، خود نیز قادر به گذار از دوتایی ریتوریکِ دوری/نزدیکی و رسیدن به رابطه پیچیده‌تر توپولوژیک نیست و می‌نویسد: «مهم‌ترین دلیل ایجاد کروناهراسی توسط حکومت‌ها و رسانه‌ها، گسترش دامنه قدرت خود و محدودکردن آزادی‌ها است تا وضعیت استثنایی را بدل به الگوی رایج حکومت کنند. بدتر از محدودیت‌ها، افول روابط انسانی<sup>۲</sup> است؛ دیگر همسایگی معنا ندارد، شما باید از عزیزانتان دوری کنید» (آگامبن، ۲۰۲۰). او در جای دیگر می‌گوید: «وضعیت استثنایی که دولت‌ها دیرزمانی است ما را به آن عادت داده‌اند، بدل به شرایط عادی<sup>۳</sup> ما شده است... زندگی مردم به یک وضعیت خالصاً بیولوژیکی فروافتاده است و نه تنها از ابعاد اجتماعی و سیاسی، بلکه از ابعاد انسانی و عاطفی<sup>۴</sup> نیز برخوردار نیست» (آگامبن، ۲۰۲۰).

این در حالی است که همگی طی یک سال گذشته شاهد بوده‌ایم افراد دقیقاً بنا بر تعهدات اخلاقی و عواطف انسانی، از عزیزان خود فاصله گرفته‌اند تا ناخواسته گزند را برای آنان از سوی خود ایجاد نکنند. ژیتیک در این باره می‌گوید: «ما همگی در کشتی واحدی هستیم. دشوار است که طنز کنایی<sup>۵</sup> این واقعیت را مغفول بگذاریم که آنچه همه ما را در کنار یکدیگر قرار داده است و ما را به سوی همبستگی جهانی<sup>۶</sup> هل می‌دهد، خودش را در سطح زندگی روزمره، در قالب فرامین سفت‌وسخت<sup>۷</sup> برای پرهیز از تماس‌های نزدیک با دیگران و حتی قرنطینه‌کردن خود نمایان می‌کند» (ژیتیک، ۲۰۲۰). او همچنین

1. Syntagmatic Axis
2. degeneration of human relationships
3. normal condition
4. human and affective
5. irony
6. global solidarity
7. strict

در نوشتار دیگری در مخالفت با آگامبن گفت: «امور، پیچیده تر از این است. حفظ فاصله کالبدی،<sup>۱</sup> نشانگر احترام به دیگران است؛ زیرا من نیز ممکن است حامل ویروس باشم. پسران من اکنون از من فاصله می گیرند، زیرا می ترسند که مرا مبتلا کنند» (ژبیک، ۲۰۲۰). بنونوتو<sup>۲</sup> نیز در نوشتاری با عنوان «آگامبن را فراموش کنید»، می نویسد: «کرونا این کلیشه را واژگون می کند که اگر من... هم نوع خودم را دوست دارم، باید آن ها را بغل کنم و ببوسم... امروز عشقم به دیگری را با فاصله گرفتن از او نشان می دهم. این پارادوکسی است که همه چهارچوب های تنبل ایدئولوژیک (نه به معنای مارکسیستی آن) از چپ و راست را فرومی ریزد و البته از آن پوپولیست ها را نیز» (بنونوتو، ۲۰۲۰).

دعوت بدون روتوش آگامبن در بی مورد نشان دادن قواعد بهداشتی، وسواس ما در مواجهه بافتاری با دستگاه ایدئولوژیک او را دوچندان می سازد که به ترتیب ذیل قابل رده بندی است:

- مصدر تعلیق قانون در تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران معاصر، برخلاف تاریخ غرب، نه اصالت قانون؛ بلکه اصالت مدرنیزاسیون یا اصالت امنیت یا اصالت سلطنت ستیزی یا اصالت استعمارستیزی یا اصالت ستیز با سرمایه داری جهانی و امپریالیسم یا... بوده است. بنابراین متافیزیک سیاسی ایران و قانون زنده<sup>۳</sup> اشمیتی، برای ما اسطوره هایی مگر قانون و یا حتی اسطوره هایی از جنس ناقانونیت است. اصالت ناقانونیت، به آشفتگی ای چون حاکمیت دوگانه انجامیده که اتفاقاً آگامبن آن را به «دولت دوگانه» تعبیر کرده است (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۱۴) و هویت حقوقی بوروکراتیک، هویت نوعی غیردموکراتیک و هویت نقشی آنتیگونیستیک دولت های ایران را در پی داشته است. با توجه به ضعف هویتی یاد شده برای دولت و قانون در ایران، فراخواندن به نقض بیش از پیش قانون و جازدن اصالت قانون به عنوان منشأ مشکلات کشور، تنها به تئوریزه شدن حاکمیت موازی و فقدان قانون کمک می کند. در مقابل، نیازمندیم که ذیل جامعه شناسی سیاسی به جامعه شناسی غیاب دولت پردازیم؛ دولتی که جامعه را در کلیتش به رسمیت بشناسد و هیچ طبقه، گرایش سیاسی، اعتقادی، قومی، جنسیتی و فرهنگی را به منزله شیوه ای خاص از زیستن، بر سایر انواع زیستن توفیق نبخشد و سوژه را به حیات برهنه فرونگاهد و در مقابل، یگانه مجری قانون باشد.
- پوپولیسم مسبوق به سابقه چپ، در وعده های بلند پروازانه ای چون نقض اصالت قانون، آن هم به اتکای ظرفیت های ناچیزی چون نقض قانون خاص، در زمانه ای که ایران به ترتیبی مفرط گرفتار پوپولیسم است و با وعده های فاقد بسترهای لازم مواجه است؛ ره آورد دیگری مگر دامن زدن به تاریخ ناقانونیت و تشدید فقدان رسمیت دولت ها، به عنوان مجری قانون نخواهد داشت.
- با توجه به گرفتاری تاریخ سیاسی-فرهنگی ما در تئوری های توطئه که زمینه ساز فرافکنی های

1. corporeal distance

2. Benvenuto

3. Living Law

بنیان برانداز شده است، موضع توطئه‌انگار آگامبن که درباره محدودیت‌های کرونایی آشکار شده است؛ نه تنها سودی به حال ساحت فکری، فرهنگی و سیاسی ما ندارد که زیان بخش نیز هست. البته اگر نسبت به مخاطرات شناختی-عاطفی اندیشه او هوشیاری بافتاری خود را حفظ کنیم، آشنایی با اندیشه او می‌تواند ما را در شناخت آنارشی پنهان قانون در فرادای استقرار قانون یاری‌رسان باشد. اما آگامبن یک مکانیسم دفاعی روانی رایج در جامعه به نام فرافکنی را به سازوکاری ایدئولوژیک برای بسیج افکار عمومی به منظور اثبات دعوی خود در خصوص تعمیم قوانین وضعیت استثنایی بدل کرده است و این از موضع تفکر انتقادی که افشاگر سوءاستفاده قدرت از ساختار روان‌آدمی است، قابل دفاع نیست و با تعبیری کریستوایی می‌توان آن را استفاده از «قدرت‌های وحشت» (کریستوا، ۱۹۸۲) نامید و صرفاً از موضع پوپولیسم یا نهایتاً پراگماتیسم سیاسی است که قابل درک است.

همان‌طور که نقض گفتمان خاص یا پارول خاص ما را قادر به غلبه بر زبان به معنای لانگ نمی‌کند، نقض قانون خاص نیز حتی تلنگری به اصالت قانون وارد نخواهد کرد و قطعاً وضعیت ایدئالیستی و فاخری چون «ژست» و «شکل-حیات» (آگامبن، ۱۳۸۶: ۱۵) را که مبتنی بر بالقوگی است پیش نمی‌کشد. راه‌برد آگامبن، آرمان پیوستار پوئسیس (به معنای پدید آوردن اثری به عنوان غایتی بیرونی، یا بازنمایی و بازتولید و محاکات میمیک) به پراکسیس (به معنای عمل‌کردنی که غایتش در خودش است)، برای رسیدن به فعل لیترجیک (آگامبن، ۱۴۰۰) است. فعل مذکور در نقطه تعاطی «پوئسیس» و «پراکسیس»، به «اجرای مطلق» (آگامبن، ۱۴۰۰) می‌انجامد. آگامبن بر همین اساس، آنارشی به مثابه ژست را مصدر آفرینش معرفی می‌کند و می‌توان معادل آن را نقد پیوسته اسطوره به مثابه مصدر صیورت سوژه دانست؛ اما آیا نقض محتوایی قانون، ابتدال آن چنان ژستی نیست؟

از یاد نبریم که خوانش‌های فاقد توجه بافتاری از برخی تئوری‌های چپ، از جمله تئوری اتحاد جهانی برای تحقق کمونیسم، به نقض ابتدایی‌ترین و صریح‌ترین قوانین از جمله نقض قانون حفظ تمامیت ارضی کشور و تلاش برای جداکردن آذربایجان و دادن امتیاز نفت شمال به بیگانه انجامید. آیا اجتماعات علمی و روشنفکری، از طریق مواجهه گشاده‌دستانه و غیربافتاری با دیدگاه‌های چپ نو، ما را دوباره در معرض ایده تکرار تاریخ و تعلیق دیگرباره قانون قرار خواهد داد؟ آیا همنوایی آگامبن با راست افراطی‌ای همچون کوشنر که گفته بود: «ترامپ کرونا را از پزشکان گرفت و آن را به مردم بازگرداند» (ژیژک، ۲۰۲۰)؛ دربردارنده دلالت‌هایی پوپولیستی میان این دو جریان فکری به ظاهر مخالف نیست؟ ایران بار دیگر به ترتیبی مشدد، دستخوش آسیب تجزیه‌سرمزینی است و این خطر تا اندازه قابل توجهی برآمده از حاکمیت دوگانه و فقدان رسمیت دولت ملی و حتی فقدان رسمیت دولت-ملت است. اینک آیا در چنین بافتی، تراکم هیستریک اندیشه‌ای که مبتنی بر نقد اصالت قانون است، ما را از فهم منشأ تعلیق ایرانیه قانون که همراهی مگر نفاذ قانون است، پرت نمی‌کند؟

تاریخ معاصر ایران گویای آن است که این «زور قانون» نیست که وضعیت استثنایی و «زور-قانون» را توجیه می‌کند، بلکه نفاذ و زور ایده ستیز با امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی و زور فرّه ایزدی است که تعلیق قانون را سبب می‌شود. بر این اساس، به راستی «باید از جامعه در برابر آگامبن دفاع کرد» (کریستینس، ۲۰۲۰) مگر آن‌که حالت دومی را نیز که در تئوری او با نام «اجرای قانون بدون نفاذ قانون» مطرح شده است، درباره ایران به کار ببریم؛ یعنی حالتی که در آن زور-قانون (به صورتی که زور در آن خط خورده است)، مورد توجه قرار گیرد. نکته دیگر آن‌که گرچه مشروعیت دولت مدرن به سبب سیالیت عصر پست مدرن و تشدید فرایندهایی چون جهانی شدن کمابیش افول نموده است؛ اما اگر این سیالیت را همچون گیبینز (۱۳۸۱: ۱۵۵) ذیل مفهوم ساختار بندی<sup>۱</sup> گیدنز<sup>۲</sup> بنگریم، آنگاه آشکار می‌شود که حتی برای جایگیری<sup>۳</sup> موقت از جاکندگی<sup>۴</sup> ها و موضوعات<sup>۵</sup> تغییر یافته، باید بستری چون دولت متکی بر یک منطبق (که قانون یکی از مظاهر آن است) وجود داشته باشد. به عبارتی، ناگزیریم مصدری برای بازاندیشی مکرر داشته باشیم و دولت مبتنی بر قانون را دست کم به عنوان نقطه آغازی برای سیالیت در نظر بگیریم.

آگامبن مخالف «نظریه اضطرار» و «تحویل وضعیت استثنایی به اضطراری» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۶۸-۶۷) است و «ابتنای وضعیت استثنایی بر اضطرار به مثابه منشأ و مأخذ اصلی قانون» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۶۸ و ۱۰۲) را رد می‌کند. با این حال او مغایر با تمایز یاد شده، ضمن دعوت ما به نقض قانون، گویی ما را به ایجاد شرایط اضطرار دعوت می‌کند و این نه تنها خدشه‌ای به اصالت قانون وارد نمی‌کند و منجر به سعادت و «اُپوریا»<sup>۶</sup> برای بشر نمی‌شود، بلکه ما را گرفتار «اُپوریای نظریه اضطرار» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۶۷) می‌کند. بنابراین تا آنجا که آنارشی، «ژست» آگامبن است و او آنارشی را در ژستیت<sup>۷</sup> بارگذاری می‌کند و می‌گوید: «دال بی مدلول، نشانه نیست، بلکه عمل و کنش است... ژست است» (آگامبن، ۲۰۱۲) به نقل از کماندوچی، (۲۰۱۷)، می‌توان با او همراه شد؛ اما نقض محتوایی قانون، عاملیتی نیست که «قانون را بازی کند» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۲۳) یا آن را همچون لکنت زبانی یا تیک‌های حرکتی، به روی صحنه بیاورد. نقض قانون خاص، دالی با مدلولی مشخص است؛ پس نه تنها اصالت قانون را متزلزل نمی‌کند، بلکه مشخصاً درباره ما به اصالت ایرانیزه‌ای چون ناقانونیت دامن می‌زند. آیا آگامبن که منادی ژست محض است، نمی‌تواند به جای پرهیز از قانون خاصی چون «ماسک زدن»، ژستی را معرفی کند که اجباری بودن ماسک را به روی صحنه بیاورد؟ و آیا ناتوانی او در ارائه چنین ژستی، خود گویای ضعف سیاست عملی چپ نویست؟

1. Structuration
2. Anthony Giddens
3. Embedment
4. Disembedment
5. Euporia
6. Gesturality

## منابع

- آگامبن، جورجو (۱۳۹۵). وسایل بی هدف. ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی. تهران: رخداد نو.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۹). اجتماع آینده. ترجمه محمدرضا قربانی. تهران: رخداد نو.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۵). وضعیت استثنایی. ترجمه پویا ایمانی. تهران: نی.
- آگامبن، جورجو (۱۴۰۰). آفرینش و آناشسی. ترجمه هومن کاسبی. تهران: درنگ‌ها.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۵). ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوران پهلوی. نقد و نظر، سال سوم، ۷: ۸۵-۷۴.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۳). ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران. ناقد، سال دهم، ۲: ۲۹-۱۳.
- جهاننگلو، رامین (۱۳۸۱). موج چهارم. تهران: نی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹). درباره غرب. تهران: هرمس.
- سانتاگ، سوزان (۱۳۹۵). بیماری بهمثابه استعاره. ترجمه احسان کیانی خواه. تهران: حرفه نویسنده.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰). در رازدانی روشنفکری و دین‌داری. تهران: صراط.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۰). افسون‌زدگی جدید. ترجمه فاطمه ولیانی. تهران: فرزانه روز.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰). نخست وزیران ایران. تهران: جاویدان.
- فوکو، میشل (۱۳۹۸). دیرینه‌شناسی دانش. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نی.
- فینک، بروس (۱۳۹۷). سوژه لاکانی میان زبان و ژوئیسانس. ترجمه علی حسن‌زاده. تهران: بان.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران. ترجمه حسن افشار. تهران: مرکز.
- گیبینز، جان آر (۱۳۸۱). سیاست پست‌مدرنیته. ترجمه منصور انصاری. تهران: گام نو.
- Agamben, G. (1993). *The Coming Community* (M. Hardt, Trans.). University Of Minnesota Press. (Original work published ca. 1992)
- Agamben, G. (2005). *State of Exception* (K. Attell, Trans). University Of Chicago Press. (Original work published ju. 2004)
- Agamben, G. (2012, March24). *Gesture, or the Structure of Art*. YouTube Video. <https://www.youtube.com/watch?v=v4bKAEz3TF0>.
- Agamben, G. (2020). *When the House Burns Down*. Translated by Kevin attell. *Diacritics journal.com*
- Agamben, G. (2020, February 26). *The state of exception provoked by an unmotivated emergency*. *Positions Politics*. <http://positionspolitics.org/giorgio-agamben-the-state-of-exception-provoked-by-an-unmotivated-emergency>.
- Agamben, G. (2020, March11). *Contagio*. *Quodlibet*. <https://www.quodlibet.it/giorgio-agamben-contagio>.
- Agamben, G. (2020, May3). *The Enemy Is Not Outside It Is Within Us*. *Bookhaven*. <https://bookhaven.stanford.edu/2020/03/giorgio-agamben-on-coronavirus-the-enemy-is-not-outside-it-is-within-us>.
- Badiou, A. (2020, August12). *On the Epidemic Situation*. *Verso books*. <https://www.Verso.com/books/4608-on-the-epidemic-situation>
- Benvenuto, S. (2020, May 8). *Forget about Agamben*. *Professores*. [http://www.Professores.uff.br/ricardobasbaum/wpcontent/uploads/sites/164/2020/04/Philo\\_Coronavi](http://www.Professores.uff.br/ricardobasbaum/wpcontent/uploads/sites/164/2020/04/Philo_Coronavi)

- rus-and-philosophers-European-Journal-of-Psychoanalysis.pdf.
- Chiesa, L & Ruda, F. (2011) The Event of Language as Force of Life; agamben's linguistic vitalism. *The Theoretical Humanities*. 22 (4), pp163-180. <https://www.Published online/ Journal of the Theoretical Humanities>.
  - Christiaens, T. (2020, March 26). Must Society be defended from Agamben? *Criticallegalthinking*. <https://www.criticallegalthinking.com/2020/03/26/must-society-be-defended-from-agamben>.
  - Comanducci, C. (2017, March 10). EmptyGesture. *Sapparatus journal*. <https://net /index.php/apparatus/article/view/56/128> Gestures apparatus journal
  - Gonzalo. P. Q (2001). *Foreign Policy in Constructed World*. Routledge Press.
  - Hopf, T. (1998). The Promise of Constructivism in International Relations Theory. *The MIT*. 23(3), pp. 171-200. <https://www.jstor.org/stable/2539267>
  - Kristeva, J. (1982). *Powers of Horror*. (L. Roudiez, Trans). University Of Columbia Peess.
  - Morgenthau, H. (1948). *Politics among Nations*. Mcgraw Press.
  - Pouliot, V. (2004). The Essence of Constructivism. *International Relations and Development*. 7 (3), PP319-336. [https://www.research gate.Net/publication /233659803\\_The\\_Essence\\_of\\_Constructivism](https://www.research gate.Net/publication /233659803_The_Essence_of_Constructivism).
  - Smith, S. (2001). Foreign Policyis What States Make of it? *International Relations*. 10(2), PP1735. [https://edisciplinas.usp.br/pluginfile.php/1552662/mod\\_resource/content/1/Reinvigorating%20the%20Study%20of%20Foreign%20Policy%20Construtivism.pdf](https://edisciplinas.usp.br/pluginfile.php/1552662/mod_resource/content/1/Reinvigorating%20the%20Study%20of%20Foreign%20Policy%20Construtivism.pdf)
  - Zizek, S. (2020, April 15). Barbarism with a Human Face. *literarischewelt*. <https://www.welt.de/kultur/literarischewelt/article206829259/Slavoj-Zizek-on-Corona-Barbarism-with-a-Human-Face.html>.
  - Zizek. S. (2020, April 16). The End of the World As We Know It. *Kultur*. <https://www.welt.de/kultur/article206269547/Corona-Epidemic-The-End-of-the-World-As-We-Know-It.html>.
  - Zizek. S. (2020, March 16). Monitor And Punish? Yes, Please. *The Philosophical Salon*. <https://www.the philosophical salon.com/monitor-and-punish-yes-please>.